

# بازخوانی رابطه سیاسی - عرفانی بابر گورکانی و احمدخواجهگی کاسانی به همراه تصحیح «رساله بابر»

گلاله هنری\*

## چکیده

ارتباط میان گروه‌های مختلف صوفیه در آسیای مرکزی با حاکمان وقت پس از حمله مغول پیوسته ارتباطی پویا و دو جانبه بوده است. گروهی از پیران صوفیه در این دوره به منظور استحکام این روابط به تألیف رسالاتی با کارکرد تعلیمی برای ارباب قدرت پرداختند. از میان سلسله‌های صوفیه، نقشبندیه رابطه‌ای تنگاتنگ با تیموریان و ازبکان داشته‌اند. خواجه احمد کاسانی (وفات: ۹۴۹ق) یکی از پرنفوذترین پیران این سلسله، رسالاتی چند خطاب به عبیدالله ازبک (وفات: ۹۴۶ق) نگاشته است. رساله بابر به شرح رباعیات بابر گورکانی توسط اوست که افزون بر توصیف و توضیح میانی عرفانی سلسله نقشبندیه در بر دارنده بخشی از رباعیات فارسی بابر است. این رساله نشانگر گوشه‌ای از روابط سیاسی خواجه احمد با حکام هم‌روزگارش نیز است.

**کلیدواژه‌ها:** احمد خواجهگی کاسانی، ظهیرالدین محمد بابر، رساله بابر.

## تداوم رابطه با قدرت از عبیدالله احرار تا احمد کاسانی

طریقه خواجهگان از آرای بزرگانی چون ابوعلی فارمدی (وفات: ۴۷۷ ق) و خواجه یوسف همدانی (وفات: ۵۳۹ ق) نشئت گرفت و سرانجام با تلاش‌های خواجه عبدالخالق غجدوانی (وفات: ۵۷۵ ق) صورتی منسجم یافت. بهاء‌الدین نقشبند (وفات: ۷۹۱ ق) از تربیت روحانی غجدوانی بهره‌مند بوده است، اخلاف او را نقشبندیه می‌خوانند. در بسیاری از شجره‌نامه‌ها و آثار نقشبندیه از جمله در رساله بایریه پیران این سلسله با نام خواجهگان خوانده شده‌اند (برای اطلاعات بیشتر، نک: زرین‌کوب، ص ۲۰۶-۲۰۷).

عبیدالله احرار (وفات: ۸۹۵ ق) یکی از پر نفوذترین پیران این طریقت به شمار می‌رود و اخلاف او نقشبندیه احراریه نامیده می‌شوند. آغاز دوره ارشاد او هم‌زمان با سال‌های درگیری‌های پراکنده در میان امیر زادگان سلسله تیموری (میان سال‌های ۸۵۰ تا ۸۵۵ ق) برای تصاحب قدرت بود که با نشستن ابوسعید گورکانی (حکومت: ۸۵۵-۸۷۳ ق) بر تخت فروکش کرد. او ارادتی راسخ به احرار داشت. به گزارش مطلع سعدین (عبدالرزاق سمرقندی، ج ۳) ۲، ص ۱۰۶۳) روابط این دو پس از این آغاز شد که ابوسعید رؤیایی دید و به جست و جوی احرار پرداخت و او را در تاشکند ملاقات کرد. او در خوابی دیگر احرار را شخصی دیده بود که کسی را یارای مقابله با او نیست (واعظ کاشفی، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹). نفوذ احرار بر ابوسعید و فرزندش احمد میرزا (حکومت: ۸۷۲-۸۹۹ ق) به حدی بود که در نزاع‌ها و اختلافات داخلی آنها نیز اثر می‌گذاشت. برای نمونه می‌توان به دخالت احرار در نزاع میان احمد میرزا و برادرش محمود اشاره کرد. در ۸۹۰ ق محمود به شاهرخیه لشکر کشید و سلطان احمد به قصد مقابله با او با سپاهی عظیم رهسپار شد. در این سفر احرار نیز با او همراه بود. این رویارویی پس از چهل روز با وساطت احرار به صلح انجامید (نوشاهی، ص ۵۸).

از دیگر حکمرانان وقت، سلطان حسین بایقرا (حکومت: ۸۷۳-۹۱۲ ق) و میرزا عمر شیخ، پدر بابر، به عبیدالله دست ارادت داده بودند. به روایت بابر ارتباط عمر شیخ میرزا با خواجه عبیدالله در حدی بود که خواجه وی را فرزند خود می‌خوانده است (نک: بابر، ص ۶). امیر علیشیر نوایی (وفات: ۹۰۶ ق) وزیر سلطان حسین بایقرا نیز به عبیدالله ارادت داشت و او را قطب وقت می‌خواند (ص ۱۸۴).

اگرچه ارتباط احرار با ارباب قدرت در میان دیگر صوفیان مورد نکوهش قرار

می‌گرفت، برای نمونه خواجه مولانای سمرقندی (وفات: ۸۷۶ ق) به مردم می‌گفت همه همت احرار بر این است که دنیا جمع کند (نوشاهی، ص ۶۲)، ولی این روابط در منطقه ماوراءالنهر بی سابقه نبوده است. موقعیت خاص این منطقه پس از حمله مغول، ارتباط میان صوفیان و حاکمان را در راستای بقای هر دو گروه ضروری می‌ساخت (برای اطلاع از وضعیت این دو گروه و ارتباطشان در ماوراءالنهر، نک: فوربس منز، ص ۲۵۳-۲۸۹). با نگاه به فهرست نزدیکان و مریدان احرار می‌توان میزان نفوذ سیاسی و اجتماعی او را تخمین زد. املاک و اموال بسیار او که به قولی از حد شمارش بیرون بود (نک: واعظ کاشفی، ج ۲، ص ۴۰۴) در کنار ارتباطش با حکام وقت او را به قطبی پرنفوذ در منطقه آسیای مرکزی تبدیل کرده بود (برای اطلاع از روابط سیاسی و وضعیت اقتصادی احرار، نک: نوشاهی، ص ۴۳-۴۵، ۵۵-۶۱). او در اواخر قرن ۹ ق طریقه نقشبندیه را به قدرتی اقتصادی، سیاسی و مذهبی بدل ساخته بود (فوربس منز، ص ۱۲۱).

اما اقبال هردو گروه یعنی سلسله احراریه و دولت تیموری در منطقه چندی نیابید. مرگ احرار در ۸۹۵ ق در حالی اتفاق افتاد که منطقه ماوراءالنهر تحولات سیاسی اساسی را از سر می‌گذراند. حامی احراریه، احمد میرزا، قدرت را از دست داد و برادرش محمود که دشمن احرار بود به قدرت رسید. او بر بازماندگان این سلسله سخت گرفت و در نهایت آنها را متفرق کرد؛ گروهی به هند و گروهی به کاشغر کوچیدند. از جمله مهم‌ترین یاران او خواجه محمد قاضی سمرقندی (وفات: ۹۲۱ یا ۹۲۶ ق) مجبور به مهاجرت شد (برای اطلاعات بیشتر درباره او، نک: نوشاهی، ص ۸-۹). او جز کتاب سلسله العارفین و تذکره الصدیقین که در حالات و سخنان احرار نگاشته است، رساله‌ای نیز در شرایط سلطنت دارد که شامل دیدگاه‌های حکیمان و عارفان در باب شرایط و آداب حکومت است (همو، ص ۱۱، ۱۶). قاضی سمرقندی پس از ناآرامی‌های سمرقند، این شهر را ترک کرد و به تاشکند رفت، در آنجا بود که احمد خواجگی کاسانی به سلک شاگردان او درآمد و ۱۲ سال در محضر او بود (همو، ص ۱۰؛ پژوهنده، ص ۱۹۹).

احمد خواجگی برجسته‌ترین شخصیت در نسل دوم شاگردان خواجه احرار به شمار می‌رود. در زمان او قدرت حاکم منطقه کم کم به ازبکان منتقل می‌شد. انتقال قدرت از تیموریان به ازبکان شیبانی در آغاز برای صوفیه گران تمام شد ولی این امر موقتی بود

چراکه ازبکان نیز با در دست گرفتن زمام امور دریافتند تثبیت قدرتشان بدون جلب حمایت صوفیه امکان‌پذیر نیست و در این میان سلسله خواجه احرار که به واسطه شبکه عظیم موقوفات او در عمل بخش بزرگی از منطقه را پوشش می‌داد، در رأس این گروه‌ها قرار داشت. حمایت ازبکان از نقشبندیه پس از مدتی حالتی انحصاری یافت.

احمد خواجگی نیز مانند احرار به ارتباط با نهاد قدرت بسیار توجه داشت. ترویج طریقت در سایه حمایت پادشاهان نکته‌ای است که در بسیاری از آثار کاسانی با جدیت دنبال می‌شود (همو، ص ۲۰۳). او به صراحت در رساله «تنبیه السلاطین» می‌گوید: «این طایفه علیه وقتی ورزش نسبت شریف و ترویج آن می‌توانند کرد که پادشاهان زمان ایشان مخلص و معتقد ایشان [و] طریقه ایشان باشند» (کاسانی، ۳، گ ۲۵۶) و نتیجه این اعتقاد را نیز چنین بیان می‌کند: «... هیچ‌کس به ایشان و یاران ایشان تعرض نتوانند کرد تا ایشان نیز به خواطرهای جمع دعای پادشاه اسلام و بندگان خدای توانند کرد» (همان، گ ۲۵۸). او همچنین در این رساله می‌کوشد رابطه میان مشایخ و پادشاهان را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد.

به احتمال زیاد او چندی پس از درگذشت استادش یعنی پس از ۹۲۱ق به بخارا رفت و این ایام زمانی بود که عبیدالله خان، پنجمین امیر دودمان شیبانی و برادرزاده محمد خان شیبانی، امیر بخارا شده بود. گویا میان آن دو رابطه‌ای دوستانه برقرار شد و در نتیجه آن تا ۹۴۶ق که عبیدالله قدرت داشت، کاسانی متنفذترین مقام روحانی در ماوراءالنهر به شمار می‌رفت (پاکتچی، ص ۵۲۶-۵۲۷). او در بسیاری از آثار خود از عبیدالله به نیکی یاد کرده چنانکه رساله «چهارکلمه» خود را با ستایش او آغاز می‌کند (کاسانی، ۴، گ ۴۱۷) و در «سلسله الصدیقین» عبیدالله را تا مقام شیخیت خواجگان بر می‌کشد (همو، ۲، گ ۴۰۰-۴۰۱). کاسانی رساله «گل نوروز» را به سبب پیوستن عبیدالله به سلک درویشان نگاشته، همچنین بخشی از اشعار او را شرح و در ضمن آن مسائلی را به حاکم ازبک خاطر نشان کرده است<sup>۱</sup>. عبیدالله نیز در مقابل بذل این مشروعیت، وجه کافی برای فعالیت‌هایی چون ساختن خانقاه نقشبندیه در بخارا در اختیار کاسانی قرار می‌داد (Fletcher, p. 649).

---

۱. این رساله به همراه مقدمه‌ای مفصل درباره خواجگی کاسانی، به کوشش دکتر لیلا پژوهنده در ۱۳۷۷ش تصحیح و در شماره ۶۳ نشریه مقالات و بررسی‌ها به چاپ رسیده است.

خواجگی کاسانی به‌رغم ارتباط تنگاتنگ با عبیدالله ازبک، رابطه سنتی میان احراریه (نقشبندیه) و پادشاهان تیموری - که در این زمان در هیئت جدید گورکانی توسط ظهیرالدین محمد بابر در حال شکل‌گیری بود - را نگسست. بابر که به هنگام وفات عبیدالله احرار هشت سال بیش نداشت نیز به سنت پدران خود به این سلسله ارادت خاص می‌ورزید. او پیش از فتح هندوستان در مکاتبه‌ای با کاسانی مبلغی به عنوان نذر همراه قطعه شعری نزد او فرستاد:

در هوای نفس گمره عمر ضایع کرده‌ایم      پیش اهل الله از اطوار خود شرمنده‌ایم  
یک نظر افکن به سوی ما که از راه وفا      خواجگی را بنده‌ایم و بندگی را مانده‌ایم

(نک: ابن طیفور بسطامی، ص ۲۰).

با وجود این رابطه بابر با کاسانی هیچ‌گاه بیش از عبیدالله نبود، با نگاهی به رسالات و شروحنی که کاسانی بر اشعار عبیدالله نگاشته می‌توان دریافت ارتباط آن دو با هم بسیار نزدیک بوده است. کاسانی تنها یک رساله برای بابر تألیف کرده که آن هم در سال‌های پایانی عمر بابر نگاشته شده است.

به هر روی برقراری ارتباط با دو جانب یک نثار تاریخی، نشان از هوشمندی سیاسی کاسانی در مدیریت موقوفات گسترده و حفظ امنیت و گسترش نفوذ سلسله خود دارد. به نظر می‌رسد اندیشه سیاسی کاسانی نیز متأثر و دنباله‌رو عبیدالله احرار و دیگر بزرگان نقشبندیه در برخورد با حکام هم‌زمانشان باشد.

## آثار کاسانی

کاسانی در بخش اعظم آثارش چون آداب السالکین و آداب الصدقین آداب و شرایط سیر و سلوک را شرح داده است. ولی آن بخش از آثار او برای ما دارای اهمیت است که نگاهی به رابطه دین و حکومت دارد و در نوع خود نمونه‌ای قابل تأمل از ادبیات اندیشه سیاسی محسوب می‌شود، مانند تنبیه السلاطین و مجموعه رسائلی که با عنوان شرح رباعیات تألیف کرده است. او شروحنی از رباعیات عبیدالله ازبک دارد؛ «شرح رباعیات عبیدی»، «شرح غزل عبیدالله خان»، نیز «شرح رباعی احوال نیم ای دوست»<sup>۱</sup> و «شرح

۱. شرح این رباعی عبیدالله: احوال نیم ای دوست یکی دو بینم/هرچیز که بینم همه با او بینم/مستغرق هو چنان شدم در همه حال / هو گویم هو بشنوم و هو بینم (نک: منزوی، ج ۳، ص ۱۶۱۰).

رباعیات خان»<sup>۱</sup> از این نمونه است.

به نظر می‌رسد کاسانی با نوشتن و ارسال چنین رسالاتی نوعی یارگیری سیاسی انجام می‌داده و سعی در به دست آوردن دل حاکمانی چون عبیدالله داشته است. در حقیقت او با ایجاد ارتباط با ارباب قدرت زمان خود که بابر هم از جمله آنهاست، حیات سیاسی خود را تضمین می‌کرده است.

### رساله بابر به

این رساله در واقع شرح مختصری بر تعدادی از رباعیات فارسی بابر گورکانی به کوشش احمد کاسانی است. چنانکه گفته شد رابطه کاسانی با سلاطین وقت مجموعه‌ای از روابط در هم تنیده و به احتمال متأثر از ضروریات تاریخی آن دوره بوده است. ارادت بابر به خواجه احرار پیش‌تر عنوان شد؛ او برای رهایی از بیماری طی نذری رساله والدیه احرار را به ترکی جغتایی منظوم می‌کند، داستان این نذر در بابرنامه آمده است (نک: ص ۲۲۷؛ نیز نک: ابوالفضل علامی، ج ۱، ص ۱۱۸). انتخاب این رساله برای ترجمه از طرف بابر که احرار آن را به نام پدر خود نگاشته است، می‌تواند به نوعی بیانگر حس درونی وی باشد. به بیان دیگر می‌توان احتمال داد بابر احرار را پدر معنوی خود می‌دانسته است. بنا بر متن رساله بابر به بابر ترجمه منظوم رساله والدیه را نزد خواجگی کاسانی می‌فرستد و کاسانی در مقام جبران، ایاتی از بابر را با چاشنی نصیحت و به همراه توضیح بخشی از اساسی‌ترین اندیشه‌های نقشبندی چون چگونگی گفتن ذکر، شرح کرده و به او تقدیم می‌کند.

اما ماجرای این رساله به اینجا ختم نمی‌شود. چراکه در متن رساله به صراحت نامی از بابر برده نشده و اگر این مسئله را در یاد داشته باشیم که تاریخ نگارش آن با توجه به تاریخ ترجمه رساله والدیه (۸ ربیع‌الاول ۹۳۵) باید پس از ۹۳۲ ق باشد، اینکه در این رساله بابر به نام سلطان غازی خوانده نشده، حائز اهمیت است چه، می‌دانیم پس از نبرد با لودیان و فتح دهلی در متون به جا مانده، بابر همواره سلطان غازی خوانده می‌شده است. درباره چگونگی نگاشتن این رساله به قلم کاسانی و حتی درباره اینکه آیا این رساله برای بابر

۱. شامل ۱۲ رباعی عبیدالله با نثری آمیخته به نظم (منزوی، ج ۳، ص ۱۶۱۴).

نوشته شده است یا خیر آرای متناقضی وجود دارد.<sup>۱</sup>

منزوی در توضیحات خود بر نسخه بابر به استناد به اینکه کاسانی در آغاز این رساله همان اوصافی را که با آن عبیدالله را می‌نوازد، به کار برده است؛ منظوم کردن رساله والدیه و ارسال آن را برای کاسانی کار عبیدالله از یک می‌داند (ج ۳، ص ۱۳۱۲) و بیان می‌کند که بابر به نه تاریخ است و نه شرح رباعیات بلکه رساله‌ای است که برای «زیادتی طلب» عبیدالله نگاشته شده است.<sup>۲</sup> عارف نوشاهی نیز بر این نظر صحه می‌گذارد با این تفاوت که از نظر او کاسانی همان روایت منظوم عبیدالله بر والدیه را شرح و به نام بابر به برای او ارسال کرده است و البته استناد او نیز به منزوی است (ص ۸۲). همو ترجمه ترکی ظهیرالدین بابر از رساله والدیه را نیز معرفی می‌کند اما نشانی از رساله بابر به نمی‌دهد (همانجا). چنین به نظر می‌رسد که از نظر این دو رساله بابر به برای پادشاه گورکانی نگاشته نشده است.

برخی بر آن اند زمانی که بابر رساله والدیه را منظوم کرد و برای کاسانی فرستاد، همراه آن برخی از رباعیات فارسی خود را نیز ضمیمه کرد که کاسانی همان ابیات را شرح کرد و برای بابر باز پس فرستاد (شرعی جوزجانی، ص ۳۰۳).<sup>۳</sup> در رساله والدیه ترجمه بابر ابیات فارسی وجود دارد. محمد عبدالسلام و محمد صابر که ترجمه اردوی این رساله را در کراچی در ۲۰۱۲ م به چاپ رسانده، ابیات فارسی آن را گردآورده‌اند (نک: بابر ۱، ص ۸۰-۸۳). کاسانی نیز در رساله عنوان کرده است: «احوال خود را در رساله والدیه حضرت ایشان نظم کرده و ترجمه ساخته بدین جانب فرستاده‌اند به بعضی رباعیات شریف خود» و در آخر رساله نیز آورده که ترجمه و نظم رساله والدیه توسط بابر در غایت استادی صورت گرفته است، اما از آنجایی که خودش به زبان ترکی تسلط چندانی ندارد ترجیح داده بخش فارسی آنچه بابر فرستاده را شرح کند.

۱. در فهرست‌ها جز این رسالاتی نیز با نام بابر موجود است که بخشی از آن مربوط به آخرین امیر تیموری خراسان، ابوالقاسم بابر بهادر خان (حکومت: ۸۵۱-۸۶۱ ق)، است.

۲. مشخص نیست اگر رساله مربوط به عبیدالله از یک است چرا به نام بابر خوانده می‌شود.

۳. برخی ابیات فارسی موجود در رساله والدیه در رساله بابر به نیز به چشم می‌خورد و شاید یکی از دلایل این اشتباه در بیان روند تألیف این رساله همین امر باشد.

## نتیجه‌گیری

آنچه مسلم است رسالۀ بابریه بر خلاف سایر رسالات کاسانی نسخه‌های کمتری دارد. این رساله در مجموعۀ شمارهٔ ۵۰۱ فرهنگستان ابوریحان بیرونی بخش شرق‌شناسی بنیاد خاورشناسی تاشکند و مجموعۀ‌ای به شمارهٔ ۱۴۰۱ متعلق به کتابخانۀ گنج بخش و تاریخ کتابت ۱۲۸۰ ق<sup>۱</sup> موجود است (شرعی جوزجانی، ص ۲۹۹؛ منزوی، ج ۳، ص ۱۳۱۳).<sup>۲</sup> در فهرست نسخه‌های مشترک پاکستان، منزوی (ج ۳، ص ۱۳۱۲) نسخه‌ای را با شمارهٔ ۱۳۷-۱۹۶۹ متعلق به موزۀ ملی کراچی حاوی این رساله معرفی کرده است، اما مجموعۀ دیگری که در کتابخانۀ گنج‌بخش به شمارهٔ ۲۲۶۲ موجود و در اختیار نگارنده است فاقد این رساله می‌باشد. مجموعۀ کتابخانۀ دانشگاه استانبول به شمارهٔ ۶۴۹ و تاریخ کتابت ۹۹۸ ق قدیمی‌ترین نسخه‌ای است که از این رساله در اختیار نگارنده است.<sup>۳</sup>

چنانکه گفته شد کاسانی به صراحت در متن رساله از نظم و ترجمۀ رسالۀ والدیه به قلم شخصی که برایش در حال نوشتن است خبر می‌دهد و ما می‌دانیم این کار توسط بابر صورت گرفته است، اما القابی که او در متن برای دریافت‌کنندۀ رسالۀ بابر به برمی‌شمارد، عیناً در رسالات متعلق به عبیدالله ازبک نیز به کار رفته است (برای نمونه، نک: کاسانی، ص ۲۱۴). البته ساختمان کلی این رساله شباهت‌های بسیاری با رسالات دیگر دارد و در مواردی حتی ابیات به کار رفته، جای آنها و جملات تکرارشونده مشابه است (نک: همان، ص ۲۱۳، ۲۱۴). همچنین تمام این رسالات دارای سر بند «ای طالب صادق» است. می‌توان از شباهت ساختار این رسالات نتیجه گرفت کاسانی برای رسالاتی چنین قالبی یکسان داشته است و شباهت رسالۀ بابر به رسالات مربوط به عبیدالله دلیل ویژه‌ای ندارد.

نکتۀ حائز اهمیت وجود بیتی در اواخر رسالۀ بابر به است که در آن نام عبیدالله ذکر شده است. البته می‌توان این احتمال را نیز در نظر داشت که چون رسالات کاسانی در

---

۱. عکس این نسخه در کتابخانۀ مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به شمارهٔ ثبت ۳۱۷۴۷۲ موجود است و در این تصحیح با نشانهٔ G نشان داده شده است.

۲. بخش‌هایی از کتاب انسان و تصوف که به زبان ترکی ازبکی نگاشته شده، با لطف جناب آقای دکتر محمدرضا نصیری ترجمه شد که از ایشان سپاسگزارم.

۳. این نسخه به لطف خانم دکتر لیلیا پیژوهنده در اختیار نگارنده قرار گرفته و به عنوان نسخهٔ اساس با نشانهٔ E در این تصحیح از آن استفاده شده است. شایان توجه است نشانی این نسخه در فهرست نسخ خطی دانشگاه استانبول (سبحانی، ص ۲۹۳-۲۹۵) اشتباه ضبط شده و اصل رساله از برگ ۲۳۲ تا برگ ۲۴۵ قرار گرفته است.



این مجموعه‌ها به دنبال هم کتابت شده‌اند، بخش انتهایی رسالهٔ بابریه به رسالهٔ پس از آن که متعلق به عبیدالله بوده است آمیخته شده باشد.

پایان سخن اینکه علی‌رغم شباهت‌های ساختاری بسیار این رساله با رسالات تقدیم شده به خان شیبانی، شهرت این رساله به نام بابر و نیز اشاره به نام رسالهٔ والدیه در متن، تعلق آن به عبیدالله را کم‌رنگ می‌کند. از این رو، به نظر می‌رسد منزوی و به دنبال او نوشاهی در نسبت دادن این اثر به عبیدالله شتاب کرده‌اند و این رساله به قلم کاسانی برای بابر نوشته شده و در آن از اشعار فارسی بابر که همراه ترجمهٔ رسالهٔ والدیه برای کاسانی فرستاده شده بود و نیز از اشعار فارسی موجود در ترجمهٔ بابر استفاد شده است.

\*\*\*

### ویژگی‌ها و محتویات رسالهٔ بابریه

متن رساله با ثنای خداوند آغاز می‌شود و نخستین بیت آن از غزلیات عطار انتخاب شده است. این بیت در ابتدای رسالهٔ «گل نورو» نیز به کار رفته است. مؤلف در سبب تألیف از نظم و ترجمهٔ رسالهٔ والدیه به قلم بابر که از او به نام یاد نکرده است، خبر می‌دهد و انگیزهٔ خود را از تألیف، تهیه نسخه‌ای ذکر می‌کند که سبب تسکین خاطر شریف مترجم رسالهٔ والدیه شود.

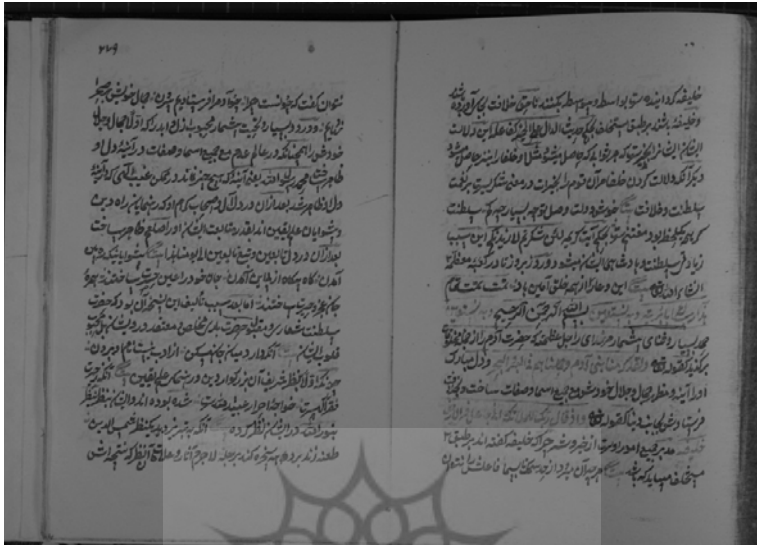
در متن از اشعار عطار، مولوی، جامی، قاسم انوار، سعدی، کمال خجندی، اوحدالدین کرمانی و حافظ استفاده شده که در این میان مؤلف بیشترین استفاده را از اشعار مولوی و قاسم انوار کرده است. همچنین در جای جای رساله اغلب از احادیث منسوب به حضرت محمد (ص) استفاده شده است که بیشتر آنها احادیث تکرار شونده در متون عرفانی هستند. استفاده از استشهادات قرآنی نیز بسیار است.

شایان ذکر است در نسخهٔ متعلق به کتابخانهٔ گنج‌بخش (G) بسیاری از ابیات موجود در نسخهٔ دانشگاه استانبول حذف شده است، به نظر می‌رسد بسیاری از این حذف‌ها از طرف کاتب برای پرهیز از آوردن ابیات تکراری بوده باشد. همچنین در نسخهٔ استانبول محل عبارات عربی شامل آیات قرآن و احادیث خالی گذاشته شده است که به احتمال زیاد سهو کاتب در تکمیل نسخه است و به نظر می‌رسد عباراتی که برای نوشتن با شنگرف خالی گذاشته شده هرگز پر نشده است.

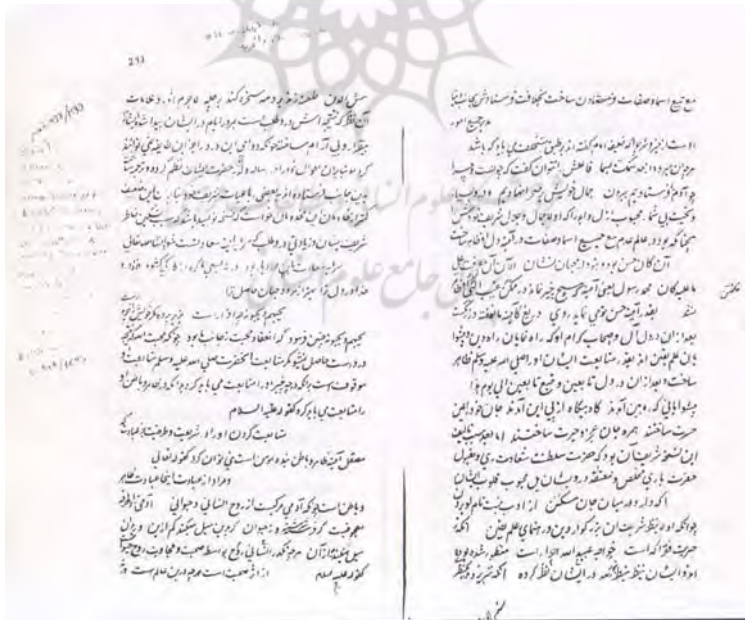
به طور کلی تأکید نویسنده بر این نکته است که راه‌های رسیدن به خداوند به عدد انفاست و برای هر دوره و زمانه‌ای و هر قومی پیر وقت با توجه به شرایط، راهی برای

سالک برمی‌گزینند. کاسانی بخشی از رساله را به توضیح درباره ذکر جهر و خفیه و طریق انجام آن اختصاص داده است. تقریباً در یک سوم پایانی رساله مؤلف با آوردن بیت «در هوای نفس گمره ...» آغاز به شرح رباعیات بابر می‌کند. کاسانی در انتهای رساله عنوان می‌کند ترجمه ترکی بابر از رساله والدیه در غایت نیکی صورت گرفته است، اما از آنجایی که به این زبان تسلط کافی ندارد، تنها رباعیات فارسی او را شرح کرده است. در اینکه در رساله والدیه بخشی از رباعیات فارسی بابر وجود دارد شکی نیست و چنانکه گفته شد در ترجمه اردوی این رساله بخشی به کلام فارسی بابر اختصاص یافته که در آن این رباعی «درویشان را گرچه نه از خویشانیم ...» آمده است (ص ۸۰). این رباعی به همراه رباعی «در هوای نفس گمره ...» تنها ابیاتی هستند که با توجه به رساله والدیه و متن جمع آوری شده اشعار بابر به طور قطع از آن اوست. چه‌بسا برخی از اشعاری که پس از آغاز شرح کاسانی در اواخر رساله به صورتی پراکنده آمده‌اند اما شاعر آنها بر ما معلوم نشد، قطعه یا تک بیتی از بابر باشند!

**سپاسگزاری:** از جناب آقای دکتر محمدرضا نصیری که ترجمه بخشی از کتاب انسان و تصوف شرعی جوزجانی به زبان ترکی از یکی را بر عهده گرفتند و نیز از جناب آقای محمد کریمی زنجانی اصل که تصحیح این رساله را خواندند و نکاتی را متذکر شدند بسیار سپاسگزارم. همچنین بر خود وظیفه می‌دانم مراتب سپاس بسیار خود را از سرکار خانم دکتر لیلا پژوهنده که سخاوتمندانه نسخه دانشگاه استانبول را در اختیار بنده گذاشتند، ابراز کنم.



تصویر برگ نخست رساله بابریه (میکروفیلم شماره ۳۱۷۴۷۲ موجود در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی)



تصویر برگ دوم رساله بابریه (نسخه شماره ۶۴۹ موجود در کتابخانه دانشگاه استانبول)

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

حمد بسیار و ثنای بی‌شمار خدای را<sup>۱</sup> جلت<sup>۲</sup> عظمته که حضرت آدم را از جمله مخلوقات برگزید. کقوله تعالی «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»<sup>۳</sup>. و دل مبارک او را آینه و مظهر جمال و جلال خودش مع جمیع اسما و صفات ساخت به خلافت فرستادش به جانب دنیا کقوله تعالی «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۴</sup>. مدبر جمیع امور اوست از خیر و شر چراکه خلیفه امام<sup>۵</sup> گفته‌اند بر طبق مستخلف می‌باید که باشد.

بیت

هر چه آن می‌رود از حدِ سمک تا به سما فاعلش را نتوان گفت که چونست و چرا  
چو آدم را فرستادیم بی‌برون جمال خویش بر صحرا نهادیم<sup>۶</sup>  
و درود بسیار و تحیت بی‌شمار محبوب ازل و ابد را که اولاً جمال و جلال شریف<sup>۷</sup>  
خودش را همچنان که بود<sup>۸</sup> در عالم عدم مع جمیع اسما و صفات در آینه دل او ظاهر ساخت.

بیت

آن کان حسن بود و نبود از جهان نشان الآن عرفت علی ما علیه کان<sup>۹</sup>  
محمد رسول یعنی آینه‌ای [ای] که هیچ چیز نماند در ممکن غیب الهی که در او<sup>۱۰</sup> ظاهر نشد.

بیت

به قدر آینه حسن تو می‌نماید روی درینغ کاآینه ما نهفته در زنگست<sup>۱۱</sup>  
بعد از آن در دل آل و اصحاب کرام او که راه‌نمایان راه دین و پیشوایان علم یقین‌اند به

۱. G: مر خدای را.

۲. G: جل.

۳. الاسرا: ۷۰. تمامی آیه‌های قرآن در نسخه E جا افتاده و آنچه آمده از نسخه G جایگزین شده است.

۴. بقره: ۳۰. G: - امام.

۶. عطار ۲، ص ۴۵۴، بیت ۶۹۷۳: این بیت در رسالت دیگر کاسانی نیز تکرار شده است. برای نمونه، نک: کاسانی

۵، گ ۳۱۸؛ همو، ۲، گ ۴۰۲.

۷. G: - شریف. G: ۸. - بود.

۹. G: - آن کان... علیه کان.

۱۰. G: در آینه دل او. G: ۱۱. - به قدر... زنگست.

در متابعت ایشان او را صلی الله علیه و سلم ظاهر ساخت و بعد از آن در دل تابعین و تبع تابعین الی یوم هذا.

بیت

پیشوایانی که ره بین آمدند / گاه و بی‌گاه از پی این آمدند  
جان خود را عین حسرت ساختند / همره جان عجز و حیرت ساختند<sup>۱</sup>

اما بعد سبب تألیف این نسخه شریف<sup>۲</sup> آن بود که حضرت سلطنت شعاری و مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان:

بیت

آنکه دارد میان جان مسکن / از ادب نیست نام او بردن

چون که اولاً به نظر شریف آن بزرگوار دین و رهنمای علم یقین

بیت

آنکه ز حریت فقر آگه است / خواجه احرار عبیدالله<sup>۳</sup> است<sup>۴</sup>

منظور<sup>۵</sup> شده بوده‌اند و ایشان به نظر به نورالله در ایشان نظر کرده.

بیت

آنکه به تبریز دید یک نظر شمس‌الدین / طعنه زند بر دهه سخره کند بر چله<sup>۶</sup>

لاجرم آثار و علامات آن نظر که نتیجه‌اش درد طلب است به مرور ایام در ایشان<sup>۷</sup> پیدا شده، ایشان را بی‌قرار و بی‌آرام ساخته. چون که دواى این درد را جز این طایفه نمی‌توانند کرد، بنا بر آن احوال خود را در رساله والدیه حضرت ایشان نظم کرده و ترجمه ساخته بدین جانب فرستاده‌اند به بعضی رباعیات شریف خود. بنا بر آن این ضعیف کمتر از خادمان این مخدومان خواست که نسخه [ای] نویسد باشد که سبب تسکین خاطر شریف ایشان و زیادتی درد طلب که سرمایه این سعادت است شود ان شالله تعالی.

۱. عطار ۴، ص ۹۷، بیت ۱۷۱: پیشوایانی که ره بین آمدند/ گاه و بی‌گاه از پی این آمدند / جان خود را عین حیرت یافتند / هم ره جان عجز و حسرت یافتند.

۲. G: - شریف. ۳. خواجه عبیدالله احرار (وفات: ۸۹۵ق.).

۴. E: عبیدالله احرار. ۵. G: - منظور.

۶. آنک ز تبریز دید یک نظر شمس دین / طعنه زند بر چله سخره کند بر دهه (مولوی ۲، ج ۵، ص ۱۷۱) این بیت در ترجمه رساله والدیه (ص ۷۷) نیز آمده است. ۷. G: دلریشان.

بیت

سرمایهٔ سعادت ما درد یار بود      ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود  
ذره‌ای درد خدا در دل تو را      بهتر از هر دو جهان حاصل تو را

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»<sup>۱</sup>.

بیت

یحبههم و یحبونه چه اقرار است      به زیر پرده مگر خویش را خریدار است<sup>۲</sup>  
یحبههم و یحبونه چنین فرمود      که انعقاد محبت ز جانب ما بود<sup>۳</sup>

چون که محبت الله که نتیجهٔ درد است حاصل نمی‌شود مگر به<sup>۴</sup> متابعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم، متابعت او موقوف است بر آنکه در چه چیز او را متابعت می‌باید کرد. بدان که در ظاهر و باطن او را متابعت می‌باید کرد، کقوله علیه السلام «الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَ الْحَقِيقَةُ حَالِي»<sup>۵</sup>. متابعت کردن او را در شریعت و طریقت جز به<sup>۶</sup> عبادت که مصقل<sup>۷</sup> آینهٔ ظاهر و باطن بنده مؤمن است نمی‌توان کرد، کقوله تعالی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۸</sup> و مراد از عبادت اینجا عبادت ظاهر و باطن است چون که آدمی مرکب است از روح انسانی و حیوانی.

بیت

آدمیزاد طرفه معجونیسست      کز فرشته سرشته وز حیوان  
ور بدین میل می‌کند کم ازین      ور بدان میل می‌کند به از آن<sup>۹</sup>

هر چه<sup>۱۰</sup> نکدر روح انسانی به واسطهٔ صحبت و مجاورت روح حیوانی است. کقوله علیه السلام الصحبة تؤثر.

بیت

از اثر صحبت است هر چه در این عالم است      ورنه کجا یافتی بید بهای نبات<sup>۱۱</sup>

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. این بیت در ترجمهٔ رسالهٔ والدیه (ص ۷۱) آمده است.

۳. قاسم انوار، ص ۱۵۱، بیت ۲۵۱۵: یحبه و یحبونم چنین فرمود / که انعقاد محبت ز جانب ما بود.

۴. E: - به.

۵. محدث نوری، ج ۱۱، ص ۱۷۳: الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَ الطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَ الْحَقِيقَةُ أَجْوَالِي.

۶. E: - به.

۷. G: مصیقل.

۸. الذاریات: ۵۶.

۹. رشیدالدین فضل الله، ص ۲۶۶. ۱۰. G: چه.

۱۱. G: - از اثر... بهای نبات.

چراکه روح حیوانی محتاج است به خوردن و پوشیدن و غیرهما، به قدر تعلق به اینها زنگ و غباری در آینه دل خواهد پیدا شد، چون که غرض و مقصود مستخلف آن بود که هر چه در این<sup>۱</sup> ذات شریف او است<sup>۲</sup> از داد و عدل، از علم و حکمت، از سمع و بصر و غیره غیره از اوصاف کمال در آینه دل او ظاهر سازد تا او خلیفه باشد بر طبق مستخلف. وقتی که همچنین باشد پس چاره نباشد هیچ کس را از عبادت که مصقل آینه ظاهر و باطن اوست تا به قدر جلا<sup>۳</sup> به این دو، محل ظهور آن ذات شریف شود مع جمیع اسما و صفات. هر چند جلا بیش ظهور بیش هر چند ظهور بیش معرفت بیش هر چند معرفت بیش محبت بیش هر چند محبت بیش کمال بیش. چون که کمال آدمی به قدر ظهور محبوب است در آینه دل محب، چونکه ذات محبوب را نهایت نیست، کمال محب را نیز نهایت نیست.

## بیت

همچنین میرو به پایانش مرس / و چنین دردی به درمانش مرس<sup>۴</sup>

چون که این کمال آدمیان را بی عبادت که افعال و اقوال آن حضرت است و بی متابعت او در این دو بی اجازت و ارادت کامل مکمل حاصل نمی شود و پس چاره نیست طالب را از متابعت کردن او را علیه السلام در این دو امر که شریعت و طریقت است مدت مدید به حکم حدیث خیر الاعمال ادومها تا حقیقت که احوال آن حضرت است حال او شود. هر چند متابعت بیش معرفت بیش هر چند معرفت بیش کمال بیش. اما متابعت در اقوال و افعال او را صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه خلاف شریعت اوست به زبان او نرود، مثل غیبت که اشد است از زنا کقوله علیه السلام الْعِيبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزَّنا و دروغ و دشنام و خواری مسلمانان علی هذا القیاس و بکند هر چه او گفته است که بکن مثل نماز و روزه و زکوة و حج<sup>۵</sup> غیرهم از کردنی‌ها.

## بیت

هر چه او گفت آن کنیم همه / طاعت او به جان کنیم همه<sup>۶</sup>

۳. G: جلای آن.

۲. G: بود.

۱. G: - این.

۵. G: حج و زکوة و فریضه و.

۴. G: - همچنین ... مرس.

۶. G: - هر چه ... کنیم همه.

و نکند هر چه از ناکردنی‌ها است که گفته است که<sup>۱</sup> مکن مثل شرب خمر و زنا و غیرهما از ناکردنی‌ها.

بیت

هر چه او گفت غیر آن کردن نیست سودی به جز زیان کردن  
متابعت و مداومت کردن او را مصقلی است مر روح حیوانی را. متابعت کردن در  
طریقت آن است او را که هر چه خلاف طریقت اوست از او در وجود نیاید. مختصرش آنکه  
محبت غیر او را در دل خود راه ندهد و محبت هر چه غیر اوست سبحانه به ذکر و فکر و  
توجه و غیرهم از عبادات باطنی از دل<sup>۲</sup> خود نفی کند.

بیت

روژه ما نفی ما سواست نماز ما کانک تراست<sup>۳</sup>  
روژه خاصان نه همین است و بس بلکه بریدن بود از هر هوس<sup>۴</sup>  
این مصقلی است که<sup>۵</sup> هر آینه نفس انسانی را<sup>۶</sup> مزکی و مجلا ساخت تا به قدر تزکیه و  
جلا محل نزول سلطانی<sup>۷</sup> جذب شد که جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین<sup>۸</sup>.

بیت

یک جذب ز حق آمد و دل برد به غارت  
مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی ست<sup>۹</sup>  
الطرق الی الله به عدد انفاس الخلاق<sup>۱۰</sup>، یعنی راه آمدن و رفتن به آن جانب به عدد  
هر نفس است.

بیت

راه‌های آمدن یادت نماند داستانی بر تو بر خواهیم خواند<sup>۱۱</sup>

۱. G: - که. ۲. G: - دل.

۳. کانک تراه یعنی گویی او را می‌بینی. در احادیث و کتب عرفانی در بیان حضور در پیشگاه حق هنگام مراقبه و عبادت آمده است.

۴. جامی، ص ۴۰۵. ۵. G: - که. ۶. E: - که. ۷. G: سلطان.

۸. سخن منسوب به پیامبر (ص) که در کتب روایی شیعی ذکر نشده اما در کتب فلسفی - عرفانی برای بیان مسئله جذبه بسیار آمده است: برای نمونه، نک: ملاصدرا، ص ۲۳۵؛ فخرالدین رازی، ج ۲، ص ۱۲۱۲.

۹. قاسم انوار، ص ۷۹.

۱۰. حدیث منسوب به پیامبر (ص) که بیشتر در کتب عرفانی آمده است.

۱۱. مولوی ۳، دفتر سوم، ص ۳۳۶، بیت ۱۲۹۰: لیک رمزی بر تو بر خواهیم خواند.



هرکس به راهی که آمده است به همان راه می‌بایدش رفت. چونکه به<sup>۱</sup> خودی<sup>۲</sup> خود این راه را ممکن نیست. پس چاره نیست طالب را از صحبت پیر راه دیده راه دان حاذق کامل مکمل.

بیت

پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا در این دریا مرو<sup>۳</sup>  
تا به هر راهی که آمده است او را به آن راه می‌باید که ببرد.<sup>۴</sup>

بیت

صحبت پیر به ز هر عملست هرکه با او نشست در عملست  
این عمل همچو راز پنهانست رهبرت سوی وصل جانانست<sup>۵</sup>

به عدد انفاس خلائق دلالت می‌کند بر کثرت طرق یعنی بعضی به طریق ذکر خفیه یا جهر و به دوام آن.

بیت

ذکر گو ذکر تا تورا جانست پاکی دل ز ذکر یزدانست<sup>۶</sup>  
و بعضی دیگر را به طریق توجه و رعایت آداب و شرایط آن.

بیت

مانند مرغان باش هان بر بیض دل پاسبان کز بیضه دل زایدت مستی و شوق و قهقهه<sup>۷</sup>  
و بعضی دیگر را به طریق مراقبه و رعایت شرط<sup>۸</sup> و آداب آن و بعضی دیگر را به طریق رابطه و رعایت آداب و شرایط آن. بدان که رابطه آن است که مرید صورت و سیرت پیر را همیشه در نظر دل خود<sup>۹</sup> دارد چه در صحبت و چه در غیبت. ادب در صحبت آن است که دو چشم خود را در میان دو ابروی پیر دارد که محل فیض است و دل خود را مرتبط دارد به دل پیر و در غیبت نیز همین ملاحظه کند تا به قدر ارتباط، او را مناسبی به دل پیر پیدا

۱. G: - چونکه به. ۲. G: خودنی خود. ۳. عطار ۴، ص ۱۶۰.

۴. G: - می‌باید که ببرد.

۵. این دو بیت در رساله‌های دیگر کاسانی نیز آمده است، نک: کاسانی ۶، ص ۲۱۵؛ همو ۵، گ ۳۲۳؛ همو ۲، گ ۴۱۰. ۴۱۰.

۶. G: - ذکر گو ... یزدانست. ۷. G: - مانند مرغان... قهقهه. ۸. G: و شرایط.

۹. G: - دل خود.

شود و به قدر مناسبت، فیضی از باطن پیر به او رسیدن گیرد چه در حضور و چه در غیبت.

بیت

زان روی که چشم توست احوال معبود تو پیر توست اول<sup>۱</sup>  
بعضی دیگر به طریق سماع و رعایت شرایط و آداب آن که<sup>۲</sup> السماع اهل لاهل الاصوات  
الاصوات الطیبة هی مخاطبات الحق الی ابعده.

بیت

سماع ای برادر بگویم که چیست اگر مستمع را بدانم که کیست  
گر از برج معنی پرد طیر او فرشته فروماند از سیر او<sup>۳</sup>  
بعضی دیگر را به طریق خدمت کفوله علیه السلام من اتصل اتصل بالحدقة و من لم  
یتصل لم یتصل تبرک الحدقة.

بیت

خدمت تو کنی گوی ز میدان تو بری ور تو نکنی هر که کند او ببرد  
بعضی دیگر را به طریق صحبت و به دوام آن.

بیت

صحبت پیر به ز هر علمست این عمل همچو راز پنهانست<sup>۴</sup>  
هر که با او نشست در عملست رهبرت سوی وصل جانانست<sup>۴</sup>  
بعضی دیگر را به طریق جذبه و رعایت آداب و شرایط آن که جذبه من جذبات الحق  
توازی عمل الثقلین.

بیت

یک جذبه ز حق آمد و دل برد به غارت<sup>۵</sup> مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی است<sup>۵</sup>  
و علی هذا القیاس چون که طرق موصل به مقصود به عدد انفاس خلایق است، و بیان  
آن<sup>۶</sup> در ضبط نمی‌آید بنابراین<sup>۷</sup>، اختصار کرده شد به همین‌ها؛ خیر الکلام ما قل و دل. اما

۱. در دیگر رسالات کاسانی نیز آمده است، برای نمونه، نک: کاسانی ۱، گ ۱۵۳، ۱۵۶.

۲. G: - که. ۳. سعدی ۱، ص ۱۱۲، بیت ۱۹۱۴.

۴. G: - صحبت ... جانانست. ۵. G: - یک ... لیلی است.

۶. G: - و بیان آن. ۷. G: به تطویل می‌انجامد.

هر یک از این طریق را بدایتی و توسطی و نهایتی است اگر آنها را نیز بیان کرده شود به تطویل می‌انجامد و نیز هریک از اینها را شرایط و آدابی است؛ الطريقة کلهما آداب.

بیت

از ادب پر نور گشتست این فلک از ادب معصوم و پاک آمد ملک<sup>۱</sup>

باری غرض آنکه معلوم طالبان شود که طریق بی‌نهایت است و عدد ندارد اما کامل مکتب کسی است که جمیع طریق را سیر کرده و به نهایتش رسانیده باشد تا هریک از جماعتی را که در صحبت شریف اوست به آن طریق که مناسب استعداد اوست به نهایت آن تواند رسانید. بدان که نهایت سلوک سالکان طرق که اینجا نوشته شد و غیره جذبه است.

بیت

جذبه‌ای تا یک زمان طیران کنم در هوای لامکان جولان کنم<sup>۲</sup>

همچنان که پیش طبیب حاذق جماعتی بیماران را آورند اگر همه را یک پرهیز و یک دوا فرماید قصد در هلاک آن جماعت کرده باشد. اول تشخیص امراض باید کرد و بعد از آن پرهیزی و دوا بی‌مناسب آن باید فرمود. چرا که مزاجات مختلف است، مناسب هر مزاج پرهیزی و دوا بی‌مناسب آن باید فرمود. همچنین کاملان مکتب نیز طبیبان حاذق الهی‌اند و طالبان طریق، مریضان معنوی. پیش ایشان که می‌آیند اولاً تشخیص مرض ایشان می‌کنند، بعد از آن پرهیزی و دوا بی‌مناسب آن می‌فرمایند از هر چه ناخوردنی و ناشنیدنی و نادیدنی و ناگفتنی و نااندیشیدنی و ناکردنی که سبب مرض معنوی ایشان شده است. مراد از پرهیز اینجا توبه است و توبه به حقیقت باز ایستادن است از هر چه ناکردنی است و ناگفتنی<sup>۳</sup> که پیغمبر فرموده است صلی‌الله‌علیه‌وسلم که مکن و مگو<sup>۴</sup> بعد از آن غذای صالح تعیین می‌کند<sup>۵</sup> غذای صالح لقمه حلال است به حد وسط به حکم حدیث خیر الامور اوسطها. بعد از آن جلای که نضج<sup>۶</sup> ماده فاسد طالبان طریق بکند و آن هر چند نمازی است<sup>۷</sup> که

۱. G: ۱ - از ادب ... ملک. مولوی ۳، دفتر اول، ص ۸، بیت ۹۱.

۲. G: ۲ - جذبه ... کنم.

۳. G: ۳ - و ناگفتنی.

۴. G: ۴ - ممکن نکند.

۵. G: ۵ - و آن نماز چیزی است.

۶. E: ۶. نضج.

۷. G: ۵ - غذای صالح تعیین می‌کند.

اکابر طریقت اختیار کرده‌اند؛ اول نماز تهجد است و دوازده رکعت به شش سلام در دل شب بعد از توبه و استغفار صد بار؛ بعد از آن دو رکعت<sup>۱</sup> نماز اشراق است بعد از برآمدن آفتاب قد یک نیزه یا دو نیزه؛ بعد از آن نماز ضحی است و دوازده رکعت این‌هاست<sup>۲</sup> که نضح مادهٔ فاسدهٔ طالبان طریق بکند و آن مسهل کلمهٔ لا اله<sup>۳</sup> است که اسهال می‌کند هر مادهٔ فاسدی را که آن نشان غیر و غیرت است.

بیت

غیر حق هر ذره کان مقصود توست تیغ لا برکش که آن معبود توست

بعد از آن شربت شفای آن کلمهٔ الا الله است که به واسطهٔ او متجلی می‌شود و ذات به جمیع اسما و صفات در دل طالبان و<sup>۴</sup> سبب شفای وجود شریف طالبان طریق می‌شود در در دل طالبان طریق<sup>۵</sup> که لقاء الخلیل شفاء العلیل. هو الشافی از اینجا معلوم شد که طریق منحصر نبوده است و استعدادات<sup>۶</sup> طالبان نیز مختلف بوده است به حکم الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق. چون که این طایفه طبیبان حاذق الهی اند مناسب استعداد هرکسی پرهیزی و دوایی می‌فرمایند.

بیت

ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم خوانده ما را فانقلق  
دستمزدی می‌نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از مقدسی<sup>۷</sup>  
این طبیبان را به جان بنده شوید تا به مشک و عنبر آکنده شوید<sup>۸</sup>  
هین صلاء بیماری ناسور<sup>۹</sup> را داروی ما یک به یک رنجور را<sup>۱۰</sup>

از این جهت حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم از کمال علو همت و سموی نهمتی که داشتند طریقی را اختیار کردند که جامع جمیع طرق باشد تا هرکس پیش ایشان آید مناسب استعداد او<sup>۱۱</sup> پرهیزی و دوایی کنند.

۱. G: ۰۱ - دورکعت. ۲. G: ۰۲ آن چنان. ۳. G: ۰۳ و آن کلمهٔ مسهل لا اله الا الله.  
۴. G: ۰۴ - در دل طالبان و. ۵. G: ۰۵ - در دل طالبان طریق. ۶. G: ۰۶ استعداد.  
۷. مولوی ۳، دفتر سوم، ص ۳۸۸، ابیات ۲۷۰۰، ۲۷۰۸: ما طبیبانیم شاگردان حق / بحر قلزم دید ما را فانقلق / دستمزدی می‌نخواهیم از کسی / دستمزد ما رسد از حق بسی.  
۸. مولوی ۳، دفتر سوم، ص ۳۸۹، بیت ۲۷۳۲. ۹. G، E: ۰۹ ناصور.  
۱۰. مولوی ۳، دفتر سوم، ص ۳۸۸، بیت ۲۷۰۹. ۱۱. G: ۰۱۱ او ایشان.

## بیت

دل ز داروخانه دردت دوا دارد امید چشم جان از خاک پایت توتیا دارد امید<sup>۱</sup>  
دیگر آنکه مزاج هر قومی و زمانی تقاضایی دارد، مناسب آن با ایشان معامله باید کرد.  
این است کمال حذاقت همچو انبیا که در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم کلامی بر  
ایشان نازل شد، مناسب آن با ایشان معامله کردند و ایشان را به راه راست بردند و از راه  
مخالف نگاه داشتند. همچنان اولیاء الله نیز در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم  
طریقی را اختیار کردند که مناسب استعداد آن قوم باشد چون که اولیاء الله قائم مقام  
انبیاء خودند کقوله علیه السلام الشیخ فی قومه کالتی فی اُمته<sup>۲</sup>. وقتی که همچنین  
باشد هر عزیزی در زمان<sup>۳</sup> طریقی را که مناسب آن زمان و آن قوم است اظهار می‌کنند و به  
به آن عمل می‌کنند و می‌فرمایند و به وجود موهوب حقانی هر نوع تصرفی که می‌خواهند  
می‌کنند چه محل اعتراض باشد به آنکه به صحبت شریف ایشان نرسیده باشند و با ایشان  
صحبت نداشته باشند از احوال و اوقات و حالات و<sup>۴</sup> اذواق و رفتار ایشان خبر نداشته  
باشند از کمال جهل و نادانی و حماقت، اعتراض و انکار ایشان می‌کرده باشند.

## بیت

بوی گل سرخ هرکسی را نبود این جاذبه هر بوالهوسی را نبود  
منکر چه شوی به حالت زنده دلان چون هر چه تورا نیست کسی را نبود<sup>۵</sup>  
ای اولیای حق را از حق جدا شمرده گر ظن نیک داری بر اولیا چه باشد  
زد شیخ شهر طعنه بر اسرار اهل دل المرء لایزال عدواً لما جهل<sup>۶</sup>  
بس کنم خود زیرکانرا این بس است بانگ دو کردم اگر در ده کس است<sup>۷</sup>

العارف یکفیه الاشارة. بدان ای طالب صادق که در عبادت که<sup>۸</sup> مصقل آینه دل‌ها

۱. قاسم انوار، ص ۱۶۳.

۲. سخن منسوب به پیامبر (ص) که در بسیاری از کتب عرفانی آمده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص ۷۵؛ محمد  
محمد بن منور، ج ۱، ص ۴۶، ۱۹۵، ۲۹۷.

۳. G: هر زمانی. ۴. G: حالات و کیفیات و اذواق.

۵. اوحدالدین کرمانی، ص ۲۱۳: نه هر چه تورا نیست کسی را نبود.

۶. جعفری، جمیل و عزیز ناصری، ص ۵۹: زد شیخ شهر طعنه بر اسرار دل / المرء لایزال عدواً لما جهل.

۷. مولوی ۳، دفتر چهارم، ص ۵۷۴، بیت ۲۷۷۱: G: - ای اولیا... کس است. ۸. G: - که.

است، علمای ظاهر سخنان گفته‌اند بعضی لیعبدون را به لیعرفون تعبیر کرده‌اند و گفته‌اند که افعال الله معلل نمی‌باشد و گمان برده‌اند کویا که این معلل است و حال آنکه همچنین نیست چراکه ایشان را که امر کرده است به عبادت از برای مصلحت خودش نیست بلکه برای مصلحت ایشان است که ایشان را می‌خواهد که به کمال معرفت و محبت خودش که مقصود از آفرینش جمیع عالم است مشرف سازد و به این سعادت ایشان را مشرف سازد و گرنه او سبحانه و تعالی منزله است از جمیع صفات نقیصه و زوال و او در کمال خود محتاج هیچ‌کس نیست<sup>۱</sup> مثل ما که محتاجیم به مدد دیگران. این ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره شاهد است بر آن:

بیت

من نکردم امر تا سودی کنم      بلکه تا بر بندگان جودی کنم  
من نگردم پاک از تسبیحشان      پاک هم ایشان شوند و درفشان  
ما ببری از پاک و نپاکی همه      از گران جانی و چالاکی همه<sup>۲</sup>

پس معلوم و مفهوم شد که غرض حق سبحانه و تعالی از جمیع عبادات ظاهری و باطنی جلای آینه دل است از جهت ظهور ذات شریف خودش و مشرف ساختن بنده‌های خود را به این سعادت بی‌نهایت جز به عنایت او و دوستان او هیچ‌کس را میسر نشده است و نخواهد شد.

بیت

بی‌عنایات حق و خاصان حق      گر ملک باشد سیاه استش ورق<sup>۳</sup>

ما للتراب ربّ الارباب، چراکه خاک را<sup>۴</sup> حد آن نیست که<sup>۵</sup> به خودی خود طالب این سعادت شود مگر آنکه حق سبحانه تعالی از راه لطف و کرم در باطن یکی به صفت ارادت تجلی کند و درد طلب در وی پیدا کند و در جست و جوی درآرد او را و کشد او را به صحبت دوستی از دوستان حق<sup>۶</sup> که طبیبان حاذق الهی‌اند.

۱. G: هیچ‌کس و مدد هیچ‌کس نیست.

۲. مولوی ۳، دفتر دوم، ص ۲۱۴، بیت ۱۷۵۶، ۱۷۵۸، ۱۷۵۵. G: - من نگردم ... چالاکی همه.

۳. همان، دفتر اول، ص ۷۳، بیت ۱۸۷۹.

۴. G: خود.

۵. G: - که.

۶. G: - را.

## بیت

گر کششی است ناگهان تا نبری به خود گمان به یک قبول ماست آن کان سوی مات می‌کشد<sup>۱</sup>  
و یا خود دوستی از دوستان خود را به سر وقت او می‌رساند.

## بیت

گر دولت درد دین تو را دست دهد یا باد ارادت طلب در تو جهد  
یا موی کشان تو را بر شیخ برد یا شیخ دو اسبه روی سوی تو نهد<sup>۲</sup>

همچو آن بیمار که هر چند گاه مرض او غالب شد و عاجز شد از ملازمت طبیب،  
ضرورت طبیب را به ملازمت بیمار می‌باید رفت از جهت شفقت. نعوذ بالله بعد از بیدار<sup>۳</sup>  
شدن درد طلب در طالب و بیچاره<sup>۴</sup> شدن او از جهت دوا به صحبت طبیب مدعی و یا  
مقلدی و یا شیخان میراثی و یا شخصی<sup>۵</sup> که این طریق را از استاد و معلم و کتاب گرفته  
باشد، مبتلا سازد.

## بیت

ای مرید از طالبی قفل در دل را کلید صدق پیش آر و ارادت کورا ز جان شو مرید  
صحبت مردی گزین و نیست شو در امر او خویشتن بر شیخ بند و بگسل از غیرش امید  
از کتاب و نامه و پیغام نگشاید تو را آنچه او را از زبان عارف باید شنید  
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی باشد که از خزانه غیبش دوا کنند<sup>۶</sup>

چراکه طریقی را که از اینها گرفته می‌شود همچون تخمی است نارسیده، گفته‌اند که او  
سبز نخواهد شد از کجا که بر دهد؟ تیر از ترکش سلطان باید تا حمایت را شاید یعنی این  
طریق را از کامل و مکملی که او از کامل دیگر گرفته باشد همچنین معنعن<sup>۷</sup> تا  
حضرت صلی الله علیه و سلم تا نتیجه دهد. از این جهت است که<sup>۸</sup> گفته‌اند بعد از پیدا  
شدن درد طلب طالب را به حکم حدیث من طلب شیئاً و جدّ و جدّ<sup>۹</sup> جست و جوی به جدّ

۱. G: - به یک ... می‌کشد. ۲. نجم‌الدین رازی، ص ۵۴۴: یا او به دو اسبه روی سوی تو نهد.

۳. G: پیدا.

۴. G: بیمار.

۵. G: شیخی. ۶. حافظ، ص ۱۸۹.

۷. حدیثی است که در آن گفته شود حدیثی فلان عن فلان و معنعات اصطلاحی است در علم حدیث که راوی در نقل  
خود از روایان دیگر از حرف «عن» فراوان استفاده کند (نک: دهخدا، ذیل مدخل). در اینجا به نظر معنی پشت سر هم  
می‌دهد.

۸. G: - که. ۹. ضرب‌المثل عربی معادل عاقبت جوینده یابنده بود.

می‌باید کرد و احتیاط بسیار تا به صحبت شوم این جماعت گرفتار نشود که زهری قاتل تر از صحبت شوم اینها نمی‌باشد. مقتول این زهر را هیچ تدارک نیست همچو آن بیضه که در ته مرغی فاسد شد هیچ مرغ دیگر او را تدارک نمی‌تواند کرد چنان که حضرت مولوی رومی می‌فرماید:

بیت

گرد هر درویش می‌گرد از گزاف / چون نشان یابی به جد می‌کن طواف<sup>۱</sup>  
چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست<sup>۲</sup>

بعد از پیدا شدن درد طلب در باطن یکی که عبارت از جذبه است طالب می‌باید که این نعمت عظیم را که توفیق الهی است به حکم التوفیق شیء عظیم لایعطی الابعید عزیز این نعمت را غنیمت شمرده در جست و جوی این طایفه به حکم حدیث من طلب شیئاً و جدّ و جد، جد و اهتمام به جد نماید. اگر خبر ایشان را در مشرق و مغرب یابد از سر قدم ساخته رود مگر آنکه مانع کلی داشته باشد. بعد از یافتن یکی از ایشان را دست در دامن متابعت و موافقت ایشان بزند مدت مدید به طریق دوام کالمیت بین یدی الغسال<sup>۳</sup> همچو همچو مرده بر روی تخته که هیچ اختیاری به خود نداشته باشد.

بیت

اختیاری نیست ما را گر تو می‌گویی که هست / ما به دست یار دادیم اختیار خویش را<sup>۴</sup>  
نخورد و نیاشامد و نرود و نگیرد مگر به امر او<sup>۵</sup>. همچنین هر امر و کاری که فرماید همچنین اعتقاد کند که مقصود او از این کار حاصل می‌شود و به جان و دل بکند و هیچ تأخیری به خود راه ندهد. همچنین مدت مدید بی‌اختیار باشد تا پیر او را به آب توبه در ریاضت شست و شوی کند بعد از آن به کفن ارادت در پیچد و به گور فنای فنای نهد بعد از آن به فنای اتم که خاصه محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم مشرف سازد.

۱. مولوی ۳، دفتر دوم، ص ۲۲۸، بیت ۲۱۵۴: قصد هر درویش می‌کن از گزاف / چون نشان یابی به جد می‌کن طواف.  
۲. همان، دفتر اول، ص ۱۶، بیت ۳۱۶.  
۳. در بیان ویژگی‌های مرید در تسلیم برابر شیخ و مرادش آمده است. یعنی خود را در برابر شیخ مانند میت در دست غسل بدانند (تهانوی، ذیل مدخل «مرید»، ج ۲، ص ۱۵۱۵).  
۴. مصرع دوم این بیت بسیار تضمین شده است. به نظر می‌رسد شاعر اصلی آن همام تبریزی (وفات: ۷۱۴ق) باشد: ما به دست یار دادیم اختیار خویش را / حاصلی زین به ندانستیم کار خویش را (همام تبریزی، ص ۵۸).  
۵. G: پیر.



## بیت

بی‌فنا‌ی مطلق و جذب قوی کی حریم وصل را محرم شوی<sup>۱</sup>  
مدتی بر همین باشد تا این صفت او را ملکه شود بعد از آن اگر خواهد به وجود  
موهوب حقانی از نزد او و او را مشرف سازد. فنا‌ی فنا عبارت از این مقام است.

## بیت

آن را که فنا شیوه فقر آیین است نی کشف و یقین نه معرفت نی دین است  
رفت او ز میان همین خدا ماند خدا الفقر اذا اتم هوالله این است

بعد از آن هر چه می‌گوید و می‌شنود و می‌رود با او می‌گوید و می‌شنود و می‌رود بی  
یسمع و بی بیصر و بی بیطش وصف حال او شود. تا این چنین نسازد دست از پیر باز  
ندارد و بعد از رسیدن به این مقام عالی نیز می‌باید که آداب و شرایط صحبت پیر را نگاه  
دارد به حکم الطریقه کله‌ها ادب به جای آرد حتی الامکان تا به برکت ادب و نگاه‌داشت  
ادب مقبول خاطر شریف او شود، به قدر قبول مناسبتی او را به باطن پیر پیدا شود، به  
قدر مناسبت هر لحظه فیضی از باطن پیر به او فایض شود به رسیدن هر فیضی<sup>۲</sup> استعداد  
استعداد باطن او قوی‌تر شود و مستعدتر شود به فیضی اقوی از آن.

## بیت

تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض<sup>۳</sup>

اگر نعوذ بالله بی‌ادبی از او نسبت به پیر در حضور یا در غیبت واقع شود، راه فیض که از  
جانب پیر به واسطه مناسبت حاصل شده بود، بسته شود. دیگر هیچ فیضی از باطن پیر  
به او نخواهد رسید چه کند که به توبه و استغفار عذر تقصیر<sup>۴</sup> از او خواهد تا باز راه فیض را  
را بر او گشاده گرداند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له<sup>۵</sup>. بعد از مشرف ساختن پیر او  
پیر او را به این مراتب عالی که گفته شد و مداومت نمودن او به این مقام مدتی مدید که  
ملکه نفس او شود همچون بینایی در چشم و شنوایی در گوش که لازمه چشم و گوش

۱. G: - بی‌فنا‌ی... شوی.

۲. G: مستعدتر به رسیدن هر فیض.

۳. G: - تقصیر.

۴. کمال خجندی، ج ۲، ص ۶۳۸.

۵. حدیث نبوی که در کتب عرفانی بسیار ذکر شده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص ۴۲۹.

۶. از اینجا نسخه E به سبب آبدیگی ناخوانا است و از نسخه G استفاده شده است.

است هر چند خواهد که از خود دور کند نتواند و هر چند در خود طلبد جز این حضور و آگاهی نیابد دست از پیر و صحبت شریف او باز ندارد.

بیت

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی  
بعد از پیدا شدن درد طلب در باطن مرید توفیق رفتن به ملازمت شریف ایشان نشد به واسطه موانع بسیار، طالب مسکین چه کند توفیق رفتن نی و نیز صورت ایشان را ندیده است که به رابطه صورت ایشان مشغول کند.

بیت

چاره این چیست در خون آمدن از وجود خویش بیرون آمدن<sup>۱</sup>  
چاره او جز آن نیست که اسم شریف ایشان را که شنیده است به زبان و به خاطر می‌گذراند. از این گذرانیدن اسم شریف به زبان و به خاطر یک صورت خیالی در می‌آید.

بیت

از بس که دو دیده در خیالت دارم در هر چه نظر کنم تویی پندارم<sup>۲</sup>  
ملازمت آن صورت می‌کند و خود را به آن صورت در می‌دهد و اسم شریف را به خاطر و به زبان می‌گذراند به طریق دوام به حکم حدیث خیر الاعمال ادمها. محبت او را هر زمان در دل خود تازه می‌سازد و محبت غیر او را هر زمان از دل خود دور می‌کند. همچنین کرده کرده به جایی رسد که محبت غیر پیر از دل رخت بندد و محبت پیر در دل غلبه کند و استیلا آرد بر وجهی که هر چند در دل خود طلبد جز محبت پیر هیچ نیابد و نبیند و نداند و هر چند خواهد که محبت پیر را از دل خود دور کند نتواند. در این زمان همگی او پیر شود و معبود او در این زمان جز پیر نباشد. زبان حال او در این زمان این ترنم می‌سراید که:

پیر منی خدای من از تو به حق رسیده‌ام

بیت

زان روی که چشم توست احول معبود تو پیر توست اول<sup>۳</sup>

۱. عطار ۳، ص ۱۰.

۲. سمعانی، ص ۵۶: در هر چه نگه کنم تویی پندارم.

۳. کاسانی ۱، گ ۱۵۳، ۱۵۶.

همچنان که حضرت ایشان<sup>۱</sup> قدس سره در رساله<sup>۲</sup> والدیة خود در این مقام<sup>۳</sup> بیان شافی شافی فرموده‌اند و نیز حضرت سلطنت شعاری مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بزه و احسانه ترجمه و بیان شافی فرموده‌اند، همین باشد کمال لطف بیان.

بیت

باز گفته است منم خسرو خوبان      ز من نیک گفته است به پند زهی لطف بیان  
بس کنم خود زیرکان را این بس است      بانگ دو کردم اگر در ده کس است

العارف یکفی الاشارة. باز آمدم به سخن علما که بعضی گفته باشند که عبادت را چرا تخصیص کرده است بر جن و انس چون که ملائکه نیز عابدند؟ آنچه این ضعیف کمترین خادم این مخدومان را به خاطر رسیده است به واسطه خاک‌بوسی آستانه عزیزان آن است که مراد از تخصیص عبادت بر این دو عبادت تامه<sup>۴</sup> جامعه خواهد بود که آن رکوع و سجود و قیام و قعود و غیرهم از ارکان عبادت است چراکه ملائکه هر یکی به رکنی مشغول اند چنان که گفته‌اند بعضی بر رکوع اند و بعضی در سجود علی هذا القیاس. دیگر آنکه معرفت تامه<sup>۵</sup> جامعه حاصل می‌شود<sup>۶</sup> از این جهت معرفت تامه<sup>۷</sup> جامعه نیز مخصوص این دو است. بدان که حق سبحانه و تعالی را اگر چه اوصاف بی‌نهایت است اما اصل همه این دو صفت است: صفت لطف و قهر. جن و انس حاصل این دو صفت‌اند. ملائکه را تاب<sup>۸</sup> و طاقت صفت صفت جلالی حق نیست ایشان در کمال نزاکت‌اند.

بیت

کار نازک‌دلان رعنا نیست      سنگ زیرین آسیا بودن  
طاقت سیمرغ نارد بلبلی      بلبلی را بس بود عشق گلی<sup>۹</sup>

غرض و مقصود حق سبحانه و تعالی از خلقت بشر اظهار محبت خودش بود، چنان که گفته‌اند غرض از خلقت بشر محبت رب العالمین است.

بیت

غرض از عشق توام چاشنی درد و غمست      ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کمست<sup>۱۰</sup>

۱. منظور خواجه عبیدالله احرار است.

۲. G: معرفت تامه<sup>۴</sup> جامعه از عبادت تامه<sup>۵</sup> جامعه حاصل می‌شود. ۴. G: طب.

۵. عطار ۴، ص ۱۲۲، بیت ۷۶۴. ۶. حیدر میرزا دوغلات، ص ۳۵۷.

سرمایه عشق درد سوز است، این نیز مخصوص آدمی است.

بیت

قدسیانرا عشق هست و دردی درد را جز آدمی در خوردنی<sup>۱</sup>  
شرف انسان بر جمیع مخلوقات و فضیلت انبیا و اولیا بر یکدیگر از زیادتی درد است.

بیت

ذره درد خدا در دل تو را بهتر از هر دو جهان حاصل تو را<sup>۲</sup>  
سرمایه سعادت که می‌رساند عاشقان حقیقی را به وصل محبوب حقیقی درد است.

بیت

سرمایه سعادت ما درد یار بود ورنه به سعی ما گره از کار که گشود<sup>۳</sup>  
همچون فضیلت صدیق اکبر<sup>۴</sup> بر یاران دیگر کفوله علیه السلام مَا فَضَلَكُمُ أَبُو بَكْرٍ بكَثْرَةِ  
صَلَاةٍ وَلَا صَوْمٍ وَلَا لَكِنْ بِشَيْءٍ وَقَرَّ فِي صَدْرِهِ<sup>۵</sup>. عبارت از آن شیء کمال عشق و محبت بود در  
باطن شریفش که آتش محبت جگر مبارکش را سوخته بود که هر چ گاهی که آهی  
می‌کشیدند هفت محله بوی جگر سوخته می‌شنیدند. سبحان الله این بود سبب فضیلت او  
بر یاران دیگر.

بیت

عشق آن شعله است کاو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت<sup>۶</sup>  
عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود<sup>۷</sup>  
چون که تحصیل عشق و محبت و درد و سوز جز در صحبت کاملان مکمل نمی‌توان کرد  
پس چاره نباشد عاشقان حقیقی را از صحبت کامل مکمل راه دیده راه دان. کامل مکمل  
آن حضرت است صلی الله علیه و سلم بعد از آن اولیاء الله اند قائم مقام او صلی الله علیه و  
سلم؛ الشیخ فی قومه کالنبی فی امته. چون که حضرت صلی الله علیه و سلم سرور و بهتر و

۱. G: عطار ۴، ص ۱۳۹، بیت ۱۱۷۵: قدسیان را عشق هست و درد نیست / درد را جز آدمی در خورد نیست.  
G: - قدسیانرا... خوردنی.

۲. G: - ذره... حاصل تو را. G: ۳. - سرمایه... گشود. G: ۴. ابوبکر صدیق.

۵. مَا فَضَلَكُمُ أَبُو بَكْرٍ بِفَضْلِ صَوْمٍ وَلَا صَلَاةٍ إِلَّا بِشَيْءٍ وَقَرَّ فِي صَدْرِهِ.

۶. G: مولوی ۳، دفتر پنجم، ص ۶۴۱، بیت ۵۸۸.

۷. G: عطار ۴، ص ۲۳۲، بیت ۳۳۵۰: عشق کامد در گریزد عقل زود. G: - عشق آن... زود.

نگین جمیع انبیاء ما تقدم بود، کلام او صلی الله علیه و سلم جامع و ناسخ کلام جمیع انبیا بود، طریقی را اختیار کرد که جامع طریقی جمیع<sup>۱</sup> انبیا و اولیا است و مسمی است به سلسله‌الذهب<sup>۲</sup> لِنفاسته<sup>۳</sup> و شرفه و موصل است به مقصود و طریقی اهل بیت این است.

## بیت

سلسله‌خواجگات حلقه‌دام بلاست هر که در این حلقه نیست غافل از این ماجراست<sup>۴</sup>

حضرت خواجگان قدس الله ارواحهم از کمال علوی همت و سموی نهمتی که داشتند این طریقی را اختیار کردند چنانکه مناسبت تمام استعداد شریف ایشان را به این طریقی بود، طریقه ایشان را نسبت می‌نامند قوله تعالی «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً»<sup>۵</sup>. به حکم این آیت حضرت صلی الله علیه و سلم این طریقی را اختیار کردند یعنی ذکر را خفیه گفتن و تابعان ایشان نیز حتی الامکان مگر آنکه تابعین و تبع تابعین بنا بر مصلحت طالبان و تقاضای آن زمان رخصت دادند که جهر کنند و طالبان آن زمان جهر<sup>۶</sup> کردند و این طریقی رخصت است. اما این طریقی خفیه<sup>۷</sup> عزیمت و شریعت است.

## بیت

ذکر گو ذکر تا تو را جان است پاکی دل ز ذکر یزدانست  
چون توفانی شوی ز ذکر به ذکر ذکر خفیه که گفته‌اند آنست

با آنکه حضرات خواجگان قدس الله ارواحهم طریقی عزیمت اختیار کردند، بعضی به مقتضای آن زمان و استعداد آن قوم جهر نیز کردند مثل حضرت خواجه احمد یسوی<sup>۸</sup> و غیره قدس سره پیش از ایشان و بعد از ایشان از تابعان ایشان الی یومنا هذا. منقول است<sup>۹</sup> از حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره بعد از آنکه ایشان را اشارت به جانب ترکستان شد، رفتند دیدند آن قوم را که به این طریقی در راه نمی‌توانند درآورد، ذکر جهر را ابتدا کردند

۱. G: جمیع طریقی.

۲. حدیثی که گفت می‌شود معصوم به استناد از پدرانش نقل می‌کند و به طور خاص به حدیثی متعلق به امام رضا<sup>(ع)</sup> گفته می‌شود که هنگام ورود به نیشابور نقل کرده و درباره ولایت اهل بیت پیامبر<sup>(ص)</sup> به عنوان شرط توحید و یگانگی خداوند است.

۳. G: لِنفاسته. - سلسله... ماجراست.

۴. الاعراف: ۲۰۵: وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي تَضَرُّعاً وَخِيفَةً.

۵. G: - و طالبان آن زمان جهر. ۶. G: ۷. طریقی.

۸. صوفی معروف و بنیانگذار یسویه، معروف به پیر ترکستان و حضرت ترکستان (وفات: ۵۶۲ ق.).

۹. E: - منقول است.

حتی ذکر ازه<sup>۱</sup>. به این طریق خلق بسیار را در راه درآوردند و به سعادت‌های عظیم مشرف ساختند. هیچ عیب نیست به غایت خوب است طریق انبیاء ما تقدم نیز همین بوده است که در هر زمانی مناسب آن زمان و آن قوم مناسب زبان و استعداد ایشان کلامی نازل شد، مثل تورات و انجیل و زبور و فرقان و به آن عمل کردند و آن قوم را فرمودند و به راه درآوردند. غرض از جمیع طرق متأثر ساختن است جماعتی را و به راه درآوردن. اختلاف الاقوال من اختلاف الاحوال مقصود همه یکی است، اختلاف در صورت روش بیش نیست.

#### بیت

سر کشتگان کوی بتان را مقصود<sup>۲</sup> مقصد یکی ست کعبه روان را اگر صدند

اما بدان که هر یک از این طایفه مجتهد زمان خود و مأمور من الله بوده‌اند که اظهار کنند طریقی را که مناسب استعداد آن قوم است. دیگر آنکه هر چه می‌کنند و می‌گویند به وجود موهوب حقانی می‌کنند و می‌گویند که حق سبحانه و تعالی عوض وجود ایشان به ایشان ارزانی داشته است. اعتراض به این وجود نمی‌توان کرد، هر که کند خود را خراب ساخته، از سعادت دو جهانی محروم ساخته باشد چرا که همه چیز را تدارک هست، اعتراض مر این طایفه را هیچ تدارک نیست. نعوذ بالله چون که طریق به عدد هر نفسی شد پس باید<sup>۳</sup> مناسب استعداد هر کسی طریقی را باید اظهار کردن اشکال دارد از این جهت اخفا کردند در هر زمانی مناسب آن زمان و مناسب استعداد طالبان مبتدی از جهت تعلیم و تلقین ایشان یک طریق را اظهار کردند و طالبان را به آن مشغول ساختند و طریق صحبت را که جامع جمیع طرق است که حضرت و اصحاب کرام او اختیار کرده بودند، اختیار کردند. هر کسی را مناسب استعداد او در صحبت شریف خود به طریق دیگر تربیت می‌کنند که او را نیز خبر نمی‌شود و به مقصد می‌رسانند.

#### بیت

نقشبندیه عجب قافله‌سالاران اند که برند از ره پنهان به حرم قافله را  
همه شیران جهان بسته این سلسله‌اند روبه از حيله چه سان بگسلد این سلسله را

۱. نوعی از ذکر درویشان که تلفظ آن به شرکت زبان و سینه باشد به وجهی که آواز کشیدن از بدن مفهوم شود، یعنی لفظ الله را به سوی بینی کشند و لفظ هو را به جانب قلب و سینه و این کشیدن و فروبردن هر دو لفظ مذکور به زور و شدت باشد لیکن به آواز حزین و صوت متوسط (دهخدا، ذیل مدخل).

۲. G: تویی مراد. ۳. G: - باید.

از دل سالک ره جاذبهٔ صحبتشان می‌برد و سوسهٔ خلوت و فکر چله را  
حاشی الله که برارم به زبان این گله را حاسدی گر زند این طایفه را طعن قصور

آنچه مشهور و معروف<sup>۱</sup> است پیش همه کس از برای تعلیم و تلقین مبتدیان طریق وقوف عددی است به حکم حدیث افضل الذکر لا اله الا الله این را به منزلهٔ الف و باء طالبان است گفته چون که طریق مختلف است، استعدادات طالبان نیز مختلف است. بعضی را که استعداد او مناسب ذکر است به ذکر گفتن<sup>۲</sup> امر می‌کنند و به دوام آن و بعضی را [که] استعداد او مناسب توجه است به توجه و به دوام آن و به رعایت آداب و شرایط آن علی هذا القیاس. در جمیع طرق به حکم حدیث خیر الاعمال ادومها دوام عمل و رعایت آداب و شرایط آن را شرط داشته‌اند چون که از جهت تلقین مبتدیان این ذکر را اختیار کرده شد، لازم آمد بیان تلقین آن. چون مبتدی خواهد که به این ذکر مشغولی کند نفس خود را که سرمایهٔ عمر اوست از برای تحصیل این سعادت بی‌نهایت در شیو<sup>۳</sup> ناف خود حبس کند و زبان را بر کام<sup>۴</sup> چسباند و این نفس را آخر انفاس خود عقیده کرده به حرکات ثلاثه و وقوف ثلاثه بگوید در زمان گفتن لا سر خود را بالا کند و در زمان گفتن اله به جانب دست راست میل کرده و به شمشیر لا هرچه محبت غیر اوست سبحانه از دل خود قطع کند و در زمان گفتن الا الله نفس حبس کرده خود را با اندیشهٔ خود که عبارت از دل حقیقی است متوجه گوشهٔ پارهٔ صنوبری شکل که بر پهلوی چپ اوست کرده به زور هرچه تمام‌تر بکشد تا اثر حرارت نفس به ناخن پای او برسد به وقوف ثلاثه که عددی و زمانی و قلبی است. عددی آنکه ذکر را شمرده گوید طاق طاق از سر تا به لب است و یک چنان که گفته شد اگر نفسش وفا کند به پنج بار گوید علی هذا القیاس همچنین طاق طاق گفته می‌رود که الله و تَرَّ یَجِبُ الوتر. تا به یک نفس بیست و یک بار گوید اینجا محل نتیجه است. گفته‌اند نتیجه در این مقام فنای وجود بشریت است. گفته‌اند وجود بشریت آن تعلق‌ها است که می‌باشد آدمیان را به زن و فرزند و غیره از تعلق‌های بشریت. ببیند اگر تعلق یکی از اینها بر دل او سرد شده است ذکر نتیجه داده است. بگوید تا آن زمان که هیچ تعلق از تعلقات بشریت در دل او نماند. این است نهایت ذکر مبتدیان این طریق و فنای وجود بشری. شرایط اول آنکه از دل گوید و به دل گوید از معده نگوید که نتیجه نمی‌دهد. از دل گوید یعنی از آن اندیشه گوید که عبارت از دل حقیقی

.۴ G: هم.

.۳ تحت، پایین.

.۲ G: خفیه.

.۱ G: معروف و مشهور.

است و به دل گوید یعنی به آن گوشت‌پاره گوید که بر پهلوی چپ اوست. شرط دوم به طریق دوام گوید به حکم حدیث خیرالاعمال ادمها تا نتیجه دهد. شرط سیوم حرکات ثلاثه را در پیش مردم ظاهر نسازد، معنوی گوید چراکه این نسبت را به مثابهٔ جوهری است، گفته‌اند هر چند پوشیده‌تر لطافتش بیشتر. شرط چهارم از صحبت غیر جنس احتراز نماید تا تواند.

بیت

نخست موعظت پیر صحبت این حرفست که از مصاحب ناجنس احتراز کنید<sup>۱</sup>  
شرط پنجم در لقمه احتیاط به جد نماید که از حرام و به شبهه نباشد؛ لقمه را تأثیر تمام  
است در دل اگر طیب طیب و اگر خبیث خبیث.

بیت

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها نیک‌مرد راهی برو تخم بر مکار  
هر جنس که کاری هم از آن جنس بدر وی تخم پراکنده که در گل بود  
لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها  
تخم پراکنده کی دل بود<sup>۲</sup>  
بعضی از شرایط دیگر محاسبه است کقوله علیه‌السلام افضل ما یلزم الانسان نفسه  
بمراقبه و محاسبه و سیاست عمله بالعلم. مراد از مراقبه اینجا پاسبان بودن است بر انفس  
خود که سرمایهٔ سعادت است که برای تحصیل این کمال داده‌اند به آدمیان این است.

بیت

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال ناگهی از چاه جان افتاد اندر چاه تن<sup>۳</sup>  
آن به غفلت نگذرد که اگر حاضری مؤمنی و اگر غافل کافری.

بیت

هر آنکس غافل از حق یک زمانست در آندم کافرست اما نهان است<sup>۴</sup>  
محاسبه از برای ضبط اوقات و انفس می‌باید یعنی سالک طریق می‌باید که در دو  
زمان محاسبهٔ اوقات و انفس خود بکند تا عملش دائمی شود؛ یکی بعد از نماز دیگر  
کقوله علیه‌السلام إني لبيغان على قلبي حتى استغفر الله في كل يوم سبعين مرة<sup>۵</sup>، یکی

۱. G: - نخست... احتراز کنید. ۲. G: - لقمه... کی دل بود.

۳. G: - مصلحت... چاه تن. ۴. G: - هر آنکس... نهان است.

۵. إني لبيغان على قلبي و إني لأستغفر الله في كل يوم سبعين (مائة مرة): سخن پیامبر(ص) که در کتب عرفانی آمده است، برای نمونه، نک: هجویری، ص ۵۶۷.



دیگر در سحر پیش از تهجد. سالک طریق می‌باید که در این دو زمان محاسبهٔ انفاس خود بکند که به غفلت گذشته است یا به حضور، آنچه به غفلت گذشته است به توبه و استغفار تدارک آن بکند کقوله علیه‌السلام التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ تا عملش دائمی شود. کقوله علیه‌السلام خیر الاعمال ادومها نتیجه گفته‌اند از دوام عمل حاصل می‌شود. بالغرض اگر شخصی هزار سال عمر داشته باشد و دوام عمل نداشته باشد، هیچ نتیجه او را حاصل نمی‌شود و دوام عمل بی‌مراقبه و محاسبه ممکن نی‌چه غبن نبی آن بوده، می‌گویند که نماز دیگر را که ادا می‌کرده‌اند، محاسبهٔ انفاس خود می‌کرده‌اند از این جهت که<sup>۱</sup> غباری در آینهٔ دل مبارک خود از گفت و گوی که به بنده‌های خدای می‌کرده‌اند، می‌یافته‌اند هفتاد بار استغفار<sup>۲</sup> از جهت رفع آن غبار می‌کرده‌اند. دیگر در سحر که از خواب بیدار می‌شده‌اند پیش از تهجد محاسبهٔ اوقات خود می‌کرده‌اند چند نفسی که از ایشان در خواب بیرون آمده باشد، توهّم غفلت کرده صد بار استغفار<sup>۳</sup> می‌کرده‌اند. در حدیث است که هر<sup>۴</sup> سحری حق سبحانه تعالی به آسمان دنیا نزول می‌فرماید، نزولی چنانچه او داند و او خواهد و لایق جناب او باشد به خودی خود این ندا در گوش بنده در می‌دهد که هَلْ مِنْ تَائِبٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ و در روایت دیگر آمده است که قال نبی علیه‌السلام هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ وَ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ وَ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيبَ لَهُ دیگر در حدیث آمده است که حق سبحانه تعالی گفته است که من سه صوت را دوست می‌دارم: صوت قرآن و صوت استغفار و گریه و ناله<sup>۵</sup> عاصی پس وقتی که همچنین باشد حضرت با آن کمال حضور و آگاهی از جهت توهّم غفلت و دوام عمل و تعلیم و تلقین امتان توبه و استغفار می‌کرده باشد، عاصیان خود به طریق اولی باید که از جهت دوام عمل مراقبه و محاسبه و توبه و استغفار را بر خود لازم شمرند تا عمل ایشان دائمی شود تا هر زمان مناسب استعداد ایشان فیضی از عالم بالا بر ایشان برسد به مقدار فیض هر نفس به عالم بالا ترقی کنند.

## بیت

هر نفس ز انفاس عمرت گوهریست سوی حق هر ذره تو رهبری ست

۱. G: - از این جهت که. ۲. G: - هفتاد بار استغفار. ۳. E: - استغفار.

۴. G: گریه و زاری و ناله عاصی. ۵. G: - هر

از قدم تافرق نعمت‌های اوست عرضه ده بر خویش نعمت‌های دوست<sup>۱</sup>  
بیست و چهار هزار نفس گفته‌اند از هر آدمی در هر<sup>۲</sup> شبانه روزی در وجود می‌آید که  
سرمایه سعادت او از برای کسب کمال آن است که عبارت از آن نفس چندی است معدود  
فی علم الله.

بیت

بهر یک دم که در زیر دل و جانست خدا داند که چه اسرار پنهانست  
هزاران بحر پر اسرار کامل به هر دم می‌توانی کرد حاصل  
تو را یک پند بس در هر دو عالم که برناید ز جانست بی خدا دم  
اگر تو پاس داری پاس انفاس به سلطانی رسانندت ازین پاس<sup>۳</sup>

سلطانان<sup>۴</sup> دنیا و آخرت که انبیا و اولیایند این همه سعادت‌ها جز به این سرمایه حاصل  
نکردند. وقتی که همچنین باشد پس فرض دقت طالبان است بر هر نفسی حاضر بودن چرا که  
این طایفه ارباب انفاس اند هر نفسی که از ایشان به غفلت می‌براید پیش ایشان کفر است.

بیت

هر آنکس غافل از حق یکرمانست در آن دم کافرست امان‌نهان است  
اگر این غافلی پیوسته گردد در اسلام بر وی بسته گردد<sup>۵</sup>

وقتی که همچنین باشد طالبان مسکین در این زمان خراب از جهت عذر تقصیر و  
گناهان و دوام عمل و تعلیم و تلقین طالبان توبه و استغفار گریه و زاری کنند در این دو  
زمان به طریق جهر یا خفیه چون که معلوم نشده است پیش هیچ کس که حضرت  
صلی الله علیه و سلم توبه و استغفار را جهر گفته‌اند یا خفیه؟ احتمال جهر بیشتر است  
چرا که حق سبحانه و تعالی گفته است صوت استغفار را دوست می‌دارم، صوت که گفته  
است جهر خواهد بود. دیگر آنکه اکابر خواجگان قدس الله اسرارهم ذکر را که اصل طریق  
است به مقتضای هر زمان و استعداد آن قوم جهر کردند مثل خواجه عارف ریوگری<sup>۶</sup> که از

۱. عطار ۴، ص ۱۸۴، ابیات ۲۲۶۴-۲۲۶۵. ۲. G: - هر.

۳. عطار ۱، ص ۲۲۸، ابیات ۳۱۸۶-۳۱۸۹: به یک یک دم که در زیر دل و جانست / که می‌داند که چه اسرار  
پنهانست / هزاران بحر پر اسرار کامل / به یک دم می‌توانی کرد حاصل / تو را این پند بس در هر دو عالم / که برناید ز  
جانست بی خدا دم / اگر تو باز داری پاس انفاس / به سلطانی رسانندت از این پاس.

۴. G: سلطان. ۵. G: - هر آنکس... بسته گردد. ۶. وفات: ۶۱۶ ق.

خلفای حضرت خواجه عبدالحق غجدوانی<sup>۱</sup> بودند. منقول است از ایشان که در آخر حیات در تل ریوگری در نفس اخیر<sup>۲</sup> ذکر جهر گفتند و گفتند به یاران که پیر گفته بودند به ما که فرزند در آخر<sup>۳</sup> نفس جهر کنید. بعد از آن خواجه<sup>۴</sup> محمود انجیر فغنوی<sup>۵</sup> که از خلفای خواجه عارف ریوگری بودند ذکر جهر گفتند و به این طریق بنده‌های خدا را به سعادت‌های عظیم رسانیدند. بعد از آن از خلفای ایشان خواجه عزیزان<sup>۶</sup> خواجه علی رامتینی<sup>۷</sup> نیز به همین طریق سلوک کردند، بنده‌های خدا را به سعادت‌ها رسانیدند. بعد از ایشان از خلفای ایشان خواجه محمد بابای سماسی<sup>۸</sup> و بعد از ایشان امیر سید کلال<sup>۹</sup> از خلفای ایشان به همین طریق سلوک کردند و خواجه بزرگ حضرت خواجه بهاء‌الحق و الدین<sup>۱۰</sup> قدس سره مرید امیر سید کلال بودند و سال‌های دراز در صحبت شریف ایشان بودند و به همین طریق تربیت یافته بودند. غایتش در واقعه حضرت خواجه جهان خواجه عبد‌الخالق غجدوانی به ایشان نصیحت‌ها کردند، بعضی از آنها آن است که گفتند: فرزند قدم در عزیمت نه و از رخصت‌ها دور باش. بعد از آن ذکر جهر را ترک کردند و خفیه گفتند الی یومنا هذا هیچ از سلسله خواجه‌گان بیرون نیامدند فقرایی که در این زمان خراب توبه و استغفار را که فرع و مقدمه<sup>۱۱</sup> طریق است برای<sup>۱۱</sup> مصلحت تلقین و تعلیم طالبان گاهی جهر کنند چرا باید که از سلسله خواجه‌گان بیرون آیند و معترض و ملامت‌زده شوند خیر است. ملامت قوت جان عاشقان است. الملامة سادات هذه الطایفه. گفته‌اند:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
بیت

بس کنم خود زیرکانرا این بس است - بانگ دو کردم اگر درده کس است<sup>۱۲</sup>

العارف یکفیه الاشارة. چنان که حضرت سلطنت شعاری مقبول حضرت باری مخلص و معتقد درویشان بل محبوب قلوب ایشان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی

۱. وفات: ۵۷۵ ق. ۲. آخر. در رسم الخط نسخ هندی گاهی کسره را با «ی» نشان می‌دهند.

۳. G: اخیر. ۴. G: - خواجه. ۵. وفات: ۷۱۷ ق.

۶. G: غریبان.

۷. خواجه علی رامتینی، مشهور به خواجه عزیزان از قریه رامتین - از اعمال بخارا - برخاست و از مریدان خواجه محمود فغنوی شد (دهخدا، ذیل مدخل).

۸. وفات: ۷۵۵ ق. ۹. وفات: ۷۷۲ ق. ۱۰. بهاء‌الدین نقشبند (وفات: ۷۹۱ ق).

۱۱. G: ۱۲ - بس کنم... کس است.

العالمین برّه و احسانه، چنین می‌فرمایند در مقام توبه و ندامت

بیت

در هوای نفس گمره عمر ضایع کرده‌ایم / پیش اهل الله از اطوار خود شرمنده‌ایم<sup>۱</sup>

بدان ای طالب صادق که ندامت و پشیمانی بنده را از تقصیرات و گناهان بعد از توفیق دادن و عزیز ساختن حق است سبحانه تعالی کقوله علیه‌السلام التوفیق شیئی عظیم لا يعطى الا بعدد عزیز. بعد از متنبه شدن و حاضر شدن بنده بر گناهان و تقصیرات خود پاک شدن از گناهان به توبه و استغفار به توفیق ربانی که محل اظهار خجالت و شرمندگی کردن است پیش اهل الله که ایشان شفیعان گناهان جمیع گناه‌کاران‌اند.

بیت

گنه‌کارم تو دانی نهانی / ببخشا و ببخش آنها که دانی

و اظهار ندامت کردن پیش ایشان از تزیع عمر گذشته که سرمایه‌ی سعادت از برای کسب این کمال است.

بیت

یک نظر با مفلسان خسته دل فرما که ما / خواجگی را مانده‌ایم و خواجگی را بنده‌ایم

و استعانت طلبیدن از ایشان به نظر و همت به دست و سایر<sup>۲</sup> جوارح که معاونت برادران مؤمن به دست و سایر<sup>۳</sup> جوارح همه نور و صفاست و نیز اظهار شکستگی و انکسار انکسار کردن در پیش ایشان که محل ترحم است و نیز اظهار گذشته‌گی‌های خود کردن<sup>۴</sup> کردن<sup>۴</sup> از وجود و هستی‌هایی که آن سلطنت ظاهری و غیر آن است که وجودک ذنب لایقاس علیه ذنب<sup>۵</sup> و مانع است از کسب این کمال.

بیت

تا تو هستی هست در تو کی رسد / نیست شو تا هستیت از پی رسد<sup>۶</sup>

که آن عبارت از خواجگی اعتباری است که اینها را پیش اهل الله و آن جناب هیچ

۱ از اشعار بابر: در هوای نفس گمره عمر ضایع کرده‌ایم / پیش اهل الله از افعال خود شرمنده‌ایم / یک نظر با عاشقان خسته دل فرما که ما / خواجگی را مانده‌ایم و خواجگی را بنده‌ایم (بابر ۲، ص ۱۴۱).

۲. G: - به پا بر. ۳. G: پابر.

۴. G: گذشته‌گی‌ها که محل ترحیم است و نیز اظهار گذشته‌گی‌ها. ۵. وجودک ذنب لایقاس به ذنب.

۶. G: - تاتو... پی‌رسد.

اعتبار نیست و نیز مانع است از این سعادت بی‌نهایت و نیز تمنی‌بندگی ایشان که خلاصهٔ جمیع اعمال است کردن.

بیت

بندگی‌شان خلاصهٔ عمل است هرکه روشن بدید در امل است  
ای برادر غلام مردان باش گرد ایشان چو چرخ گردان باش

و نیز در مقام نیاز و انکسار که کیمیای جمیع مرادات دنیوی و اخروی است چنین می‌فرمایند:

بیت

درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم<sup>۱</sup>

غالباً این مقام نیاز و اخلاص است و اگرچه خویشی فرزندان آدم به حضرت آدم ظاهراً و باطناً معلوم ملازمان خواهد بود اما از روی ظاهر آنکه حق سبحانه و تعالی کالبد آدم را در چهل صباح به ید قدرت راست ساخت کقولہ علیہ السلام حکایة عن الله تعالی خمرت طینة بیدی اربعین صباحاً<sup>۲</sup>.

بیت

خاک ما گل کرد در چهل بامداد بعد از آن جان را دروی آرام داد<sup>۳</sup>  
بعد از آن حضرت حوا و جمیع فرزندان منتشر از آن کالبد و اعضا اند.

بیت

بنی آدم اعضای یکدیگرند چو در آفرینش ز یک جوهرند<sup>۴</sup>

به طریق ظاهر خویشی جز این نمی‌باشد اما خویشی<sup>۵</sup> فرزندان آدم از راه حقیقت آن آن است که حق سبحانه و تعالی بعد از راست ساختن کالبد آدم در چهل صباح از روح خود

۱. از اشعار بابر: درویشان را اگرچه نه از خویشانیم / لیک از دل و جان معتقد ایشانیم / دور است مگو شاهی از درویشی / شاهیم، ولی بندهٔ درویشانیم (بابر ۲، ص ۱۴۱).

۲. این حدیث در بسیاری از کتب عرفانی و اشعار فارسی آمده است (نک: نجم‌الدین رازی ص ۳۸؛ عطار ۲، ص ۴۵۶، بیت ۷۰۰۹: دوست چهل بامداد در گل ما داشت دست / تا چو گل از دست دوست دست به دست آمدیم)؛

اشاره دارد به آیه ۱۲ سورهٔ اعراف. این حدیث در رسالهٔ «آداب السالکین» (کاسانی ۱، گ ۱۱۱) نیز آمده است.

۳. عطار ۴، ص ۹۲، بیت ۴۶. ۴. سعدی ۱، ص ۶۶: که در آفرینش ز یک جوهرند.

۵. G: - جز این نمی‌باشد اما خویشی.

یعنی از حقیقت خود در کالبد آدم دمید و آدم را به خلافت به جانب دنیا فرستاد.

بیت

چو آدم را فرستادیم بیرون      جمال خویش بر صحرا نهادیم  
کقوله تعالی «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۱</sup>.

بیت

سر روح از عالم امر است بیش      بس نفخت فیہ من روحی نفس

بعد از آن به حکم حدیث الولد سر ایبه به طریق سریان از این حقیقت در همه فرزندان آدم<sup>۲</sup> سرایت کرد اما در عرف این را خویشی نمی‌گویند. لیکن<sup>۴</sup> آنچه اعتبار دارد پیش پیش ارباب حقیقت همین است خویشی حقیقی که معتبر است به عشق کقوله تعالی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۵</sup> مبین این است.

بیت

برادر و پدر و اصل و فرع من عشق است      که خویش عشق بماند نه خویشی پدری<sup>۶</sup>  
هزار خویش که بیگانه از خدا باشد      فدای یک تن بیگانه کاشنا باشد<sup>۷</sup>

چون که خویشی ظاهر را پیش ایشان اعتباری نیست از این جهت گفته باشند که نه از خویشانیم. چون که ملازمان ایشان را معلوم شده است به حکم من تشبه بقوم فهو منهم که به اعتقاد و مشابه ساختن خود را به ایشان و خدمت کردن ایشان را از قبیل ایشان می‌شوند پس از دل و جان اظهار عقیده به ایشان کرده‌اند، چنان که عبیدالله خان<sup>۸</sup> می‌فرماید:

بیت

ای عبیدی سر متاب از خدمت مردان راه      هرکه ایشان را کند خدمت از ایشان می‌شود

۱. الحجر: ۲۹. G: ۲ - آدم.

۲. سرایت. G: ۳. لیکن.

۵. الحجرات: ۱۰: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

۶. مولوی ۱، ج ۲، ص ۱۳۳۱:

برادرم پدرم اصل و فصل من عشقست      که خویش عشق بماند نه خویشی نسبی

۷. سعدی ۲، ص ۱۰۶.

۸. منظور عبیدالله از یک است. به نظر آوردن شعری از عبیدالله در رساله‌ای خطاب به بابر عجیب می‌نماید.

دور است مگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم<sup>۱</sup>  
وقتی که از اعتقاد و عقیده و بندگی درویشان به مرتبه شاهی حقیقی رسیده باشد،  
شاهی از درویشی دور است چون توان گفت.

بیت

بندگی‌شان خلاصه عمل است هر که روشن بدید در امل است<sup>۲</sup>  
باری غرض آنکه از این نیازمندی‌های حضرت سلطنت شعاری در این ایات شریف  
ایشان بوی دردی که سرمایه جمیع سعادت‌های<sup>۳</sup> دنیوی و اخروی است و غرض حق  
سبحانه و تعالی از خلقت بشر آن است می‌آید چنان که گفته‌اند غرض از خلقت بشر  
محبت رب العالمین است.

بیت

غرض از عشق توأم چاشنی درد و غم است  
ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کمست<sup>۴</sup>

بیت

بوی جان می‌آید از باد صبا این بو چه بوست  
بوی سنبل ز دم باد صبا می‌آید  
عالم از نور تجلی الهی پر شد  
از دم ویس قرن بوی خدا می‌آید<sup>۵</sup>  
غرض و مقصود از جمیع طاعات و عبادات از ذکر و فکر و صحبت، حصول درد است و  
شرف انسان بر جمیع مخلوقات و فضیلت انبیا و اولیا بر یکدیگر از زیادتی درد است.

بیت

ذره درد خدا در دل تورا  
بہتر از هر دو جمان حاصل تورا<sup>۶</sup>  
و سرمایه سعادت می‌رساند عاشقان حقیقی را به وصل محبوب حقیقی درد است.

بیت

سرمایه سعادت ما درد یار بود  
ورنه به سعی ما گره از کار که گشود<sup>۷</sup>

- 
۱. درویشان را گرچه نه از خویشانیم  
دور است مگوی ...  
۲. G: - بندگی‌شان... امل است. G: ۳. سعادت.  
۳. G: ۴. - غرض... کمست.  
۴. G: ۵. قاسم انوار، ص ۶۸. ۶. همو، ص ۱۶۰.  
۵. G: ۶. - سرمایه... گشود. ۷. همو، ص ۱۶۱.  
۶. G: ۸. - ذره ... حاصل تورا. ۹. G: ۹. - سرمایه... گشود.

این سرمایهٔ سعادت که حاصل شده است ایشان را متمنای جمیع اذکیاست آن درد طلب است غالباً از اعتقاد به این خانواده و مداومت کردن به سخنان ایشان حاصل شده است و نیز توفیق ترجمهٔ رسالهٔ والدیه حضرت ایشان به واسطهٔ مداومت سخنان<sup>۱</sup> ایشان است. از این بوی درد بیقرباری و بی‌آرامی که از سخنان ملازمان معلوم می‌شود امیدوار می‌باشم که به واسطهٔ عقیده و اعتقاد درست و مداومت به این سخنان درد طلب روز به روز زیاده‌تر شود انشاءالله تعالی.

بیت

دردم زیاده می‌شود و کم نمی‌شود      گفتم به صبر چاره کنم هم نمی‌شود

و کشد ملازمان را به صحبت شریف این طایفه.

بیت

بیا و ترک هوس کن به عاشقان پیوند      اگر چه راه مخوف است هر چه بادا باد<sup>۲</sup>  
میرید باش کز اینجا رسید هر که رسید      ز آستان ارادت بر آسمان مراد<sup>۳</sup>

العارف یکفیه الاشارةٔ یا این طایفه را به صحبت شریف ملازمان این دعا را از همه خلق جهان<sup>۴</sup> باد

چون که طبیبان درد درویشان ایشان اند دیگر آنکه ترجمه و رباعیات<sup>۵</sup> به غایت نیکی واقع شده است، چون که فقیر را در ترکی سلیقه کمتر بود، گستاخی کرده نشد اما در فارسی به قدر گستاخی کرده شد معذور فرمایند به این تقریب<sup>۶</sup> نسخه نوشته شد، باشد که در حیز<sup>۷</sup> قبول افتد.

بیت

با غلامی گر قبول افتم تو را نبود عجب      زانکه یک اخلاص را در خدمت صد ساختم  
رنج من ضایع مگردان بندهٔ خود خوان مرا      چون که در عشقت جگر خونی بی حد ساختم  
بندهٔ حلقه به گوش ار نوازی برود      لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

دیگر توقع از جمیع دوستان آن است که هر خطا و ذلتی که در این نسخه<sup>۸</sup> رفته باشد

۱. G: - سخنان.      ۲. قاسم انوار، ص ۱۰۹.      ۳. همان جا.  
۴. G: آمین.      ۵. G: رعایات.      ۶. G: تقریر.  
۷. E: حیض.      ۸. G: - نسخه.



لفظاً و معنأً از راه کرم حک و اصلاح نمایند و آنچه قابل اصلاح نیابند به حالش گذارند و دامن عفوی بر وی بیپوشند.

## بیت

بیپوش دامن عفوی به ذلت من مست که آب روی شریعت بدین قدر نرود<sup>۱</sup>

و بدانند که این اثر و نتیجه آن علمی است که حضرت نبی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أُورِثَهُ اللهُ عِلْمَهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ<sup>۲</sup> و این ضعیف را هدف تیر ملامت ملامت نسازند تا داخل شوند در زمره آن طایفه که علم ایشان به واسطه از حق سبحانه تعالی حاصل شده است. در این نسخه از ابتدا تا انتها همه را به نظر و سمع قبول مطالعه و استماع نمایند تا آن معانی که مودع است در این همه کلمه و کلمات از این دو شاه جوی فیض که سمع و بصر است در حوض دل فرو ریزد و شجره طیبه که عبارت از استعداد شریف انسانی است «کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی اسماء»<sup>۳</sup> که در زمین زمین حوض دل است آب خورد و تربیت یابد و به مرتبه شجرگی برسد و گل مشاهدات از وی شکفتن گیرد و میوه‌های معاینات در وی پیدا شدن<sup>۴</sup>، پختن و ریختن گیرد بعد از آن به حکم حدیث خیر الناس من ینفع الناس نفع و ثمره و نتیجه او را به بنده‌های خدای تعالی برساند.

## بیت

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است<sup>۵</sup>

## تمام شد

۱. حافظ، ص ۲۱۶:

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست که آب روی شریعت بدین قدر نرود

۲. ابراهیم: ۲۴.

۳. مجلسی، ج ۴۰، ص ۱۲۸.

۴. سعدی، ۱، ص ۸۹، بیت ۱۳۶۸.

۵. G: پیدا شدن گیرد.

## منابع

قرآن.

- ابن طیفور بسطامی، حدایق السلاطین، به کوشش شریف نسا انصاری، دهلی، بی تا.
- ابوالفضل علامی، اکبرنامه، به کوشش احمد علی و عبدالرحیم، کلکته، ۱۸۷۷-۱۸۸۶م.
- اوحدین‌الدین کرمانی، دیوان رباعیات، به کوشش احمد ابومحبوب، سروش، تهران، ۱۳۸۰.
- بابر (۱)، ظهیرالدین محمد، «انتخاب فارسی کلام بابر»، ترجمۀ رساله‌الدیده، به کوشش محمد عبدالسلام و محمد صابر، پاکستان هساریکل سوسائتی، لاهور، ۲۰۱۲م.
- \_\_\_\_\_ (۲)، اشعار فارسی در «شاه شاعران و بنده درویشان»، به کوشش شفیقه یارقین، نامۀ پارسی، ش ۲۱، تابستان ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_\_ (۳)، بابرنامه، ترجمۀ عبدالرحیم خان خانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.
- پاکتچی، احمد، جریان‌های تصوف در آسیای مرکزی، مؤسسۀ فرهنگی هنری و انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، ۱۳۹۱.
- پژوهنده، لیلا، مقدمه بر «گل‌نوروز» کاسانی.
- تهانوی، محمد، کشف اصطلاحات فنون، به کوشش رفیق العجم و دیگران، بیروت، ۱۹۹۶م.
- جامی، عبدالرحمان، هفت اورنگ، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات کتابفروشی سعدی، ۱۳۳۷.
- جعفری، جمیل و عزیز ناصری، «معرفی «شرح مناظر الانشاء» نسخۀ خطی کتابخانۀ دانشگاه استانبول ترکیه، فصل‌نامهٔ علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنجند، س ۴، ش ۱۰، سنندج، ۱۳۹۱ش.
- حافظ، دیوان، به کوشش هوشنگ ابتهاج، انتشارات هوش و ابتکار، تهران، ۱۳۷۳.
- حیدر میرزا دوغلات، محمد، تاریخ رشیدی، به کوشش عباس قلی غفاری فرد، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۳.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- رشیدالدین فضل‌الله، سوانح الافکار، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، انتشارات کتابخانۀ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- سبحانی، توفیق، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانۀ دانشگاه استانبول، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۴.
- سعدی (۱)، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ (۲)، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
- سمعانی، شهاب‌الدین، روح الإرواح فی شرح اسماء الملک الفتح، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- شرعی جوزجانی، عبدالحکیم، تصوف و انسان، انتشارات سعید، تاشکند، ۲۰۱۲م.

- عبدالرزاق، سمرقندی، مطلع السعدین، به کوشش محمد شفیع، چاپخانه گیلانی، لاهور، ۱۹۴۶م.
- عطار (۱)، اسرارنامه، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_ (۲)، دیوان، به کوشش تقی تفضلی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.
- \_\_\_\_\_ (۳)، مصیبت‌نامه، به کوشش نورانی وصال، زوار، تهران، ۱۳۳۸.
- \_\_\_\_\_ (۴)، منطق الطیر، به کوشش محمود عابدی و تقی پورنامداریان، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۹۰.
- علیشیرنویسی، مجالس النفایس، به کوشش علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳.
- فخرالدین رازی، شرحی الاشارات، قم، ۱۴۰۴ق.
- فوربس منز، بناتریس، ایران عصر تیموری (قدرت، سیاست و مذهب)، ترجمه اکبر صبوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، تهران، ۱۳۹۳.
- قاسم انوار، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۷.
- کاسانی (۱)، احمد، «آداب السالکین»، رسائل، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، ش ۱۴۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۲)، «بیان سلسله (سلسله الصدیقین)»، رسائل، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، ش ۱۴۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۳)، «تنبیه السلاطین»، رسائل، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، ش ۱۴۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۴)، «چهارکلمه»، رسائل، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، ش ۱۴۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۵)، «رساله ذکریه»، رسائل، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش، ش ۱۴۰۱.
- \_\_\_\_\_ (۶)، «گل نوروز»، به کوشش لیلا پژوهنده، مقالات و بررسی‌ها، ش ۶۳، تهران، ۱۳۷۷.
- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- محدث نوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل بیت (ع)، الاحیاء التراث، قم، ۱۳۶۸.
- محمد بن منور، اسرارالتوحید، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۸۶.
- ملاصدرا، العرشیه، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۱.
- منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، لاهور، ۱۳۶۳.
- مولوی (۱)، غزلیات شمس تبریز، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۷.
- \_\_\_\_\_ (۲)، کلیات شمس، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- \_\_\_\_\_ (۳)، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، انتشارات نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۰.
- نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، به کوشش حسین حسینی نعمت‌اللهی، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۳.
- نوشاهی، عارف، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۰.
- هجویری، کشف‌المحجوب، به کوشش محمود عابدی، سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- همام تبریزی، دیوان، به کوشش رشید عیوضی، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۱.
- واعظ کاشفی، رشحات عین‌الحیات، به کوشش علی اصغر معینیان، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۶.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی